

دستنویس ر ۴۱۰

پرشینیا

به کوشش

دکتر ماهیار نوآبی دکتر کخسیر و جاماسپ اسپا

و با همکاری فنی

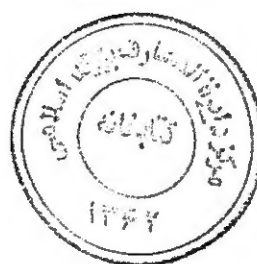
دکتر بهرام فره‌وشی دکتر محمود طاووسی



از انتشارات

مؤسسه آسیائی « دانشگاه پهلوی شیراز »

IR
PIR 2065
P41.1225y
59



۱۶۹۴۱۰

از این کتاب ۱۰۰۰ نسخه ، یکصد نسخه روی کاغذ شفاف رنگین و نهصد نسخه روی کاغذ سفید
در چاپخانه های مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران و شرکت چاپ اپنا کوتهران ، به چاپ رسید.
۲۵۳۵ شاهنشاهی

سرآغاز

اشار است دانشمندان فیلسوفانی چون ابوریحان بیرونی و محمد زکریا رازی و شهاب الدین
سهروردی و حکمت خسروانی و فلسفه ایرانی، تذکره پلینیوس سرور در باب استفاده هرمریوس یونانی
از کتابهای رشتی، مطالب که در کتابهای قاهره استناد چون مروج الذهب، معجم التواریخ و
نامه هاستمپیون بنی اسرائیل و احادیث اسلام آمده است، و جوهر مراکز علم در نصیب و
و قیصر و جند شاپور، ترجمه هاستمپیون از زبانه پهلوی، پیدایش دانشمندان فیلسوفان
و اندیشمندان بلند پایه اسرورد و دوران طلایی اسلام، یعنی دور از خلافت عباسیان، از
سرزمین، که شمار آنها از دانشمندان هر یک از کشورهای اسلام دیگر و بلکه از همه دینار و هم بیشتر است.

وجود سنگ‌نبشته‌ها را بر بستان و پاسر میانه و پارتی، نامه مینو اوستا، آثار بارزانه
مانویات به زبان‌ها پارسیک و پهلوانیک و سغدی و ترکی و چینی و قبط و کتاب‌های پهلوی (پارسیک)
چندتر که تاکنون کجایر مانده‌اند، همه دلالت بر وجود فرهنگ تمدنی بزرگ و درخشان، از دیرباز،
در زمین ایران بزرگ می‌کند که بر پایه‌های فلسفه ایرانی استوار است.

علت هر چه باشد، سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعات تغییر خط و یا همه آنها با هم، مطمئن این است
که بسیار از آثار مدون دوران ساسانی و آغاز دوران اسلام ایران از میان رفته است، و عددی که
که از سبزه روزمانه‌های یافته‌اند در موزه‌ها و کتابخانه‌های محترم اروپا و بیشتر در هندوستان و در کتابخانه‌های
پارسیان نگاهدار می‌شود. اینها می‌توانند روشنگر زوایای ناشناخته تاریخ و فرهنگ کهن ما
باشند، و از این رو نگاهدار و چاپ و انتشار آنها و توثیق و نشاندن به مقابله و تصحیح و ترجمه این گنجینه‌ها
که ما را به شناخت بیشتر زبان فارسی و عناصر آن در بیان مفاهیم یاری می‌کند، بر ما واجب است.
و باز از این رو بگویم که منظره‌ای که در چشم من است و دکتر مایه‌ارنوالی رئیس مؤسسه آسیاتیک

دانشگاه پهلوی پنهان کرد که بزرگداشت پنجاه سال شانشاهی خجسته و دودمان پهلوی شادی
روان بنیان گذار آن پنجاه نسخه خط پهلوی را از سر مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی چاپ منتشر کنیم. این پیشنهاد
از دل و جان پذیریم.

این پنجاه جلد کتاب پهلوی و کتاب بارگاه رضا حدیه مائی است که در این کتب خانگی برگزیده
پنجاه شانشاهی پهلوی با فروتنی به پیشگاه شانشاهی آریم ریاست عالی دانشگاه پهلوی و علیا حضرت شهبانو فرح
ریاست عالی مؤسسه آسیائی دانشگاه پهلوی تقدیم میشود.

فرهنگ مهر-

رئیس دانشگاه پهلوی

دیبچه

مؤسسه آسیائی وابسته به دانشگاه پهلور اتخار دارد که بزرگداشت
نخا بهمین شاهنشاهی و دو مان پهلور را، مجموعه اس، در نجاه جلد، از دستنویسها
پهلور و دوستی و پژوهشها را بر این چاپ کند و به دستداری فرنگ و
ادب ایران تقدیم دارد.

در تابستان ۱۳۰۵ هجری خورشیدی، در کوه سحر از خدای
برجسته رضا شاه بزرگ بدین سهرین و روز تا جگر از سر (هپام) از دیشته
۱۳۰۵ هجری خورشیدی، میرفت، در آن هنگام اندیشه چاپ مجموعه اس از متن
پهلور یا به نخبه بهمین شاهنشاهی پهلور را از خاطر گزشت و سپردن اندیشه را
بائیر دانشمند دانشگاه پهلور جناب آقا دکتر فرنگ مهر که از شیفگان
فرنگ ایراند و از بایر شناسان این فرنگ که بنیچگاه در ین نکرده و
نمکنند، در میان گذشتیم تا اگر در این اندیشه جامع همداستان باشند مراتب

به شرف عرض شهبانو فرمینگ پرور ایران، ریاست عالیہ موسسہ آسیا برسانند
 مگر اجازه فرمایند تا موسسہ آسیائی بدیم کار شایسته دست یازد.
 جناب آقا و دکتر فرمینگ به باپیشانی گشاده و آغوش باز از این اندیشه استقبال
 کردند و ملامت را به شرف عرض شهبانو بر ایران رساندند و دیر نگذشت که فرمان
 علیا حضرت شهبانو بدیم کار نیک شرف صدور یافت و به موسسہ آسیا ابلاغ شد.
 شورار استاد از موسسہ آسیا، بارالهام از نام خاندانی که جشن بزرگداشت
 شاهیها را نمیداد، مردم ایران را سال بزرگزمین کنند، چاپ کردن کتاب یا
 دستنویسها را به طور اول اهمیت قلمداد کند. کشور که در این بین از هر کشور دیگر امتیاز
 به دستنویسها به طور اول امتیاز دست یافت کشور هندوستان است هر چند بدبختانه
 هوادر کرم و نمناک آنجا با کتاب سازگانیت و کاغذ را زود میکنند و تباہ مینار و مریوسند.
 در فهرست که جمشید کاووس جی کاتراک به نام «گنجینه ما شرقی» (ORIENTAL
 TREASURES) گرد آورده و به سال چهار و نصد و پیر و یک میلادی (دو هزار و پانصد و
 شصت و پنج)

به چاپ رسانده است، از پیش از کثیر از دستنویس ایران و هند نام برده که اکنون بر خور
از آنها از میان رفته است، و این، نه تنها بواسطه آب و هوا و ستم و ستان بعضی بلکه به توجیه
و نادانی هم در نابینا کردن آنها بهره بسیار داشته است. گرد آورنده فهرست یاد شده به نگارنده
این بطور می گفت: «سرالین از چاپ آن فهرست گذارم بخانه اسرافات که خداوند آن صاحب
چنین دستنویس هلو و اوستا و مجموعه آنهارا دیده و پرتو هید و نام آنهارا در فهرست آورده و هم
خداوند خانه بجهان دیگر شتافته و چون از کدبانو سران دستنویسها را گرفتم، و آنهارا از راه
دیدار و برآوردن مبادی برگ پاره ها آنهارا زیر پایی و بر سر و گناه بزرگ شمار آید به آب دریا سپرد
با این همه، هم اکنون، چندین صد دستنویس هلو و اوستا در هند و ستان هست
که تقریباً همه از روی دستنویسها کهنه تر و نویسی شده اند. بیشتر آنهارا در کار از آن کتابخانه ها
شخص بعضی ورقه رفته به کتابخانه ها و عموم و مؤسسات راه یافته اند تا بیشتر و بهتر از آنها نگارند و در شش
و کمتر در معرض نابینا قرار گیرند. از این کتابخانه ها میتوان کتابخانه مؤسسه شرقی کا ما و کتابخانه
«نخست دستور، مهر جی رانا» را نام برد که صاحب مجموعه ها گرانبهائی از دستنویسها هلو و اوستا دارند

پاره‌ارز دستنویس‌های نیز توسط شرق شناسان به کتابخانه ما تحمّل اروپا رسیده‌اند
 که مهم‌ترین آنها مجموعه دستنویس‌های «استاوپلوس» دوازده جلدی کپنهاگ است که توسط
 شرق شناس برنهام و سترگارد به اروپا برده شد و جاشین اوکریستین سن - CHRISTEN
 SEN آنها را چاپ کرده و بر آنها دیباچه نوشت. این کتابها اکنون بسیار کمیاب
 و چند مجلد آن نایاب است.

برادر انجام دادیم فرمان، اردوستان و دانشمند دستور کجی و جاماسب آسا، دستور
 بزرگ شهر مسبر و سیر کتابخانه «مؤسسه شرقی کاما» یار خوراکم تازیهات امناس کتابخانه‌های
 «مؤسسه شرقی کاما» و نخست دستور مهر برانا، اجازه عکسبرداری از دستنویس‌های پهلوی و شانس را بگیرد
 و اگر نخواهد دستور دستنویس‌های از زنده دارند بر آنها بفرزاید، کارگرنش دستنویس‌های برادر
 عکسبرداری نیز عیبت و وگذاشت تا آنچه لازم می‌رسد و می‌سوزد اند برگزیند. این کار به دشوار انجام
 گرفت چه دستنویس‌های از طرف بیات امناس کتابخانه ما و خاندان انکلساریا (که چند
 دستنویس از این مجموعه متعلق به آنهاست) تنها به او سپرده شده، و وی، امانت دار را

رنج سفر بر خود هموار ساخت باد و جامه دانش پر از کتاب به لیر لیر آمد، سه ماه تمام از بام تا شام
 در چاپخانه مار و دانشگاه پهلوی شیراز و دانشگاه تهران گذراند و در همه جا با دستنویسها همراه بود
 من و هشتاد از مؤسسه آسیا نیز همه جا با او همگام بودیم تا کار عکسبرداری سر و چند دستنویس
 بپایان رسید، دستور کخیس و محبوب بود به میرزا که ما نیز از تطبیق عکسها با دستنویسها و رفع کمبود آنها
 در پی و برهنگ و تناسخ فتم تا این مهم انجام شد. نامه سر نیز به پروفیسور آسموسن استاد دانشگاه کپنهاگ
 نوشتم مگر اجازه تجدید چاپ دستنویسها را کتابخانه کپنهاگ را از ناشر نخستین آنها - MUNKS

بگیرد، اجازه گرفته شد و نامه ما به چاپ رسید . GAARD

مؤسسه آسیا سپاس و درود فراوان خود را به پیشگاه شهبانو فرهنگ پرور که
 با فرمان خود این افتخار انصاف ساخت، تقدیم مینماید .
 از جناب آقا دکتر فرهنگ مهر سر دانشگاه پهلوی که در راه پیشرفت کار از هیچ یار
 معنوم و مادر دریغ نکرد سپاسگزاریم .
 از دستور کخیس و جاماسب آسا که بایار و چاپ این مجموعه نجات بخش و جلد بر میسر شود

سپاسگزار است .

از پر و فسور آسموسن که اجازه چاپ مجموعه اوستاد و پهلور کینهاک به ما پیروی
او انجام یافت سپاسگزار است .

از دکتر بهرام فره شری مدیر عامل دایره انتشارات دانشگاه تهران که چاپ کردن
بسیار و چند جلد از این مجموعه را در چاپخانه دانشگاه تهران پذیرفت و چاپ آنها با مشاوری
فخر و مسرت سپاسگزار است .

از دکتر محمود طاهری که تطبیق و ویراستن و آراستن هر صفحه از تمام این مجموعه بدست
و مر و با مشورت و مر انجام شد سپاسگزار است .

ماهیار نوابی
استاد و رئیس مؤسسه آسیائی

پیشگفتار

دستنویس R ۴۱۰ یکی از ده دستنویسی است که دکتر سرجیوانجی ج مدی به کتابخانه موزه سسه شرقی ک. ر. کاما در بمبئی در سال ۱۹۳۳ اهداء کرده است.

اندازه این دستنویس ۲۰x۳۱ سانتیمتر و شماره صفحه‌هایش ۱۷۱ است. بر هر صفحه‌ای از آن ۱۲ سطر نوشته شده است. کاغذ آن برگ آبی و ساخت انگلستان است با نشان Moinier, s Fine 1853 و جلد آن تمام چرم است. صفحه‌های ۶۵ و ۱۰۵ آن سفید مانده و ۹۷-۹۸ و ۹۹-۱۰۰ ظاهراً "در هنگام صحافی جابجا شده است. یادداشتی که اهداء کننده بر برگ نخستین آن با مداد نوشته است حاکی است که این دستنویس را وی به بهای پنج روبیه از بورجرجی سهرابجی اش‌برنر (Burjorji Sohrabji Ashburner) در دهم ماه مارس ۱۹۰۳ خریده است. پس از آن جدولی است از مندرجات دستنویس (۱).

پایان نویسی به فارسی (صفحه ۶۲ سطر ۸) و پس از آن پایان نویسی دیگری به پهلوی (صفحه ۶۳ سطر ۳) در این مجموعه دیده میشود که نشان میدهد که این دستنویس راهبرید جمشید پشوتن هرمزدیار سنجانا در بلسر (Bulsar) از روی نسخه کهنه‌تری به خط رستم بهرام داراب سهراب مانک پشوتن سنجانا که تاریخ نوشتن آن روز اشتاد ماه فروردین ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶/۱۱/۱۴ م) بوده است نوشته و رونویس آن را در روز دیباذرمه آوان (قدیم) سال ۱۲۲۵ یزدگردی (۱۸۵۶/۵/۳۰ م) به پایان رسانده است.

این دستنویس مجموعه‌ای است از متن‌های گوناگونی که با متنی که به نام "قطعات تهمورس" یا "پرسش‌ها" معروف است، آغاز میشود و قطعاتی است به زبان پهلوی، پراکنده و جابجا شده، مشحون به آیاتی از اوستا و ترجمه فارسی زیر هر سطر، همه این متن "پرسش‌ها" را ک. م. جاماسپ آسا و ه. هو مباخ در سال ۱۹۷۱ به چاپ رسانده‌اند (۲).

صفحه‌های ۱۲، ۲-۲۴، ۷ متن پهلوی منحصر بفردی را در بر دارد که از سی پرسش و پاسخ فراهم شده است و در سطرهای نخستین آن فراهم آورنده یادآور میشود که این متن را برای زرتشتیان دیندار سرزمین هندوستان نوشته است.

در صفحه‌های ۲۴، ۸-۲۷، ۱۱، متن ناقصی (با معنی فارسی زیر هر سطر) "اندرز اوشرداناک" جای دارد. متن این اندرز را دابار سال ۱۹۳۰ در بمبئی به چاپ رسانده

(۱) عکسبرداری از این صفحه ممکن نشد.

(۲) K. M. Jamasp-Asa & H. Humbach: *Pursišnīhā, a zoroastrian Catechism*, Wiesbaden 1971.

است. این متن برابر با صفحه‌های ۱-۲۲ دابار است پایان نویسی که بی هیچ فاصله‌ای پس از این متن می‌آید (صفحه ۲۷، ۱۲-۲۸) حاکی است که این متن از روی نسخه‌ای نوشته شده است که خود آن از روی دستنویس کهنه‌تری که تاریخ آن روز دی به مهر ... ماه ۹۳۶ (ظاهرا" یزدگردی) بوده رونویس شده بوده است.

پس از آن متن پهلوی ائوگمادئیچا *Agamadaeča* می‌آید (صفحه ۲۹-۵۳، ۶) با معنی فارسی آن زیر هر سطر و جابجا آیاتی از اوستا (نک: بشگفتار دستنویس D3 همین مجموعه).

و پس از آن در صفحه‌های ۵۳، ۷-۶۲، ۷ متن پهلوی "چیم کستیک بستن" است با معنی فارسی زیر هر سطر.

ت. د. انکلساریا نیز، در "دانا و مینو خرد" ی که وی بسال ۱۹۱۳ در بمبئی به چاپ رسانده است کوششی برای ترجمه این متن از پازند به پهلوی کرده است. متن پازند - سانسکریت آن را هم، ف. ی. یونکر H. F. J. Junker بنام *Der Wissbegierige Sohn* در لیپزیک به سال ۱۹۵۹ چاپ و توادیا آن را تفسیر کرده است. توادیا شرح این متن را نیز در کتابش به نام "زبان و ادب فارسی میانه" زرتشتیان "آورده است (۱). و پس از آن از صفحه ۶۶-۱۰۴، ۲ واژه‌نامه ایست به فارسی و ناتمام به نام "لغات زندو پازند و اوستا".

آخرین متن این دستنویس که صفحه‌های ۱۰۶ تا ۱۷۱ را پر ساخته است باز واژه‌نامه پهلوی - پازند ناتمامی است به خط فارسی. واژه‌ها به روش الفبای فارسی مرتب شده است و تا حرف "شین" بیشتر ندارد. آغاز هر حرف یا خط قرمز نوشته شده است. شرح این دستنویس را ب. ت. انکلساریا در مجله "مؤسسه شرقی ک. ر. ک." شماره ۳۱ چاپ بمبئی سال ۱۹۳۷ صفحه‌های ۱۳۶-۱۴۲ آورده است.

ماهیار نوایی

- (۱) J. C. Tavadia: Die Mittelpersische Sprache und literature der Zarathustrier, Leipzig 1956, 102
- (۲) oural of the K. R. Cama Oriental Institute 31, Bombay.

و اما بعد در این باب

۱- فصل اول در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۲- فصل دوم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۳- فصل سوم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۴- فصل چهارم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۵- فصل پنجم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۶- فصل ششم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۷- فصل هفتم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۸- فصل هشتم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۹- فصل نهم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۱۰- فصل دهم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

۱۱- فصل یازدهم در بیان سبب و علت و اثر و معلول
که در بیان سبب و علت و اثر و معلول

نو د کتبا ایتو نو د کتبا، نو د د کتبا ایتو نو د کتبا، نو د د کتبا ایتو نو د کتبا
 نیکه منتره نیکه منتره نیکه منتره

سکری است. مردی است. ۵
اکم بی قسی بی قسی
راز جزا جزا

هم که وصله اید بهیچکس نه
 هم که وصله اید بهیچکس نه
 هم که وصله اید بهیچکس نه
 هم که وصله اید بهیچکس نه

[illegible]

۵. بھول دہی، بھولے (بھولے) ۶. بھولے (بھولے) ۷. بھولے (بھولے) ۸. بھولے (بھولے) ۹. بھولے (بھولے) ۱۰. بھولے (بھولے)

[illegible]

رسد (داد) نمودا نمودا بلیک نمودا سکر عیب
ادل یک طرف ایک کہ از آب

دوای آب - فکاه است - دوای اسهال و دل پیچه و استفراغ
برادران " خراب کنند خواهر

سوره یوسف و سوره هود و سوره انعام و سوره اعراف و سوره بقره
ادش دوشیدین سه توان آخر آینه آفرین به . آم

۱۰ دو برابر است که می باشد که در هر دو یک است و در هر دو یک است
آنکه در هر دو یک است که در هر دو یک است که در هر دو یک است

قسم اول قسم دوم قسم سوم قسم چهارم
بیدر بزرگ دراز دراز دراز

کتابخانه عمومی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
دانشگاه آزاد اسلامی - تهران - مرکز

کامیابی و سعادت و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
که از خوشی که با او از دریا

و سعادت و شادمانی و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
اوش مراد و دل به کلام کردن بسیار خواستش

ایستاد و ایستاد و ایستاد و ایستاد و ایستاد و ایستاد
آرامش و شادمانی از دنیا به آخر آورد

که آمد و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت
از دریا و اوش سرکش از دریا به پادشاه آمد

و سعادت و شادمانی و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
اوش مراد از آن جوان در از دریا و اوش از افسانه

و سعادت و شادمانی و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
که آمد و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت

و سعادت و شادمانی و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
مردم که آمد و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت

و سعادت و شادمانی و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
کردن و آمد و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت

و سعادت و شادمانی و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
بزدان به یک کوه از دست گفتن آن ام

و سعادت و شادمانی و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
که یکبار آن دست به شد و رفت

و سعادت و شادمانی و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
به خوب بود کردن از دریا و آن ام

و سعادت و شادمانی و آسایش و آرامش و شادمانی و خوشحالی و
بزدان به اینجا آمد و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت و رفت

و کجاست که وی به سببش به نامش می آید
مشهور از بسیار شمار دارد به چه نام تان

و او به سببش که او را به سببش می آید
به آن نزد دارد که شنیدن آفرینش

که او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

که او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

۵
و او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

و او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

و او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

و او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

و او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

۱۰
و او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

و او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

و او را به سببش که او را به سببش می آید
از به او را به سببش که او را به سببش می آید

مجلسه روز دوازدهم و سیزدهم که در آنجا سرانجام پیدا کرد

سهم اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم
خیز قوت آن آفرین بر روی پا

لا یتعدی
 و یتعدی

ایند (بدی) در قسم بدلت. بدعتی. بدعت بددت. بددت بددت.

۱۰ (نعمت و نسیب) ۱۱ (نعمت و نسیب) ۱۲ (نعمت و نسیب)

کلمه دوم: ویرجی وایلد و بیسکوی بیسکویت وایلد و بیسکویت
زیرتشت دوم مراد اشو انجم راکش مار زیرتشت

که میسر یابد اسم الهی^۱ . پس، هر چه در راه، بدو کوه در

سید محمد علی حسینی

အမှတ် ၁၀၊ နဂါးမင်း၊ နဂါးမင်း၊ နဂါးမင်း၊ နဂါးမင်း

[illegible]

۱۳۰۴ هجری قمری - و سید محمد علی، و سید محمد علی بن سید
نشیند کرام ابن کرام آرایش کرام ابن کرام

۶

و مولا سید کو اہلسعدیاد بعدا ۱۱۱۱ نوای و دس سال بعد
گرام ابن تر آرایش ایوان آن اور لڑ

۶۶۰ . بعضی غلظت بعضی رقیق است . بعضی هم سرد است . بعضی هم گرم است .
 از آن پس در آن سخن

مست و غلظت و رقیق و سرد و گرم است .
 سردش صاف است .
 از آن

که کم است . گرم است .
 از آن سخن به آن سردش خدای

بعضی هم در آن سرد است . بعضی هم در آن گرم است .

و کم است . و در آن سرد است . و در آن گرم است .
 ۵

و کم است . و در آن سرد است . و در آن گرم است .

و کم است . و در آن سرد است .
 از آن سخن به آن سردش خدای

بعضی هم در آن سرد است . بعضی هم در آن گرم است .
 از آن سخن به آن سردش خدای

و کم است . و در آن سرد است .
 از آن سخن به آن سردش خدای

و کم است . و در آن سرد است .
 از آن سخن به آن سردش خدای

و کم است . و در آن سرد است .
 از آن سخن به آن سردش خدای

و کم است . و در آن سرد است .
 از آن سخن به آن سردش خدای

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
دارش

طایفه دوم و ششم، و در دهه ششم و ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
سفار، زارشت

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
افغان مندر، و در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
افغان مندر، و در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
زارشت، کمار، اخون، استمند

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
م. ج. س. ج. د. و در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
او، کمار، اخون، استمند

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
او، کمار، اخون، استمند

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
او، کمار، اخون، استمند

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
او، کمار، اخون، استمند

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
او، کمار، اخون، استمند

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
او، کمار، اخون، استمند

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
او، کمار، اخون، استمند

شماره ۱۱۱۱ • در دهه ششم، (نیمه ششم، طایفه دوم و ششم) •
او، کمار، اخون، استمند

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
اور اسے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
بیمستار آئے دیوانہ دار چارپوش

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
اگر دیکھو کہ اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
دیوانہ دار دار اور اسے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
زمنستان کے دیوانہ دار کہ خانہ بوریو دیکھو

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
دکھو اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
اگر دیکھو کہ اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
میں آکر پڑا اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
زمنستان کے دیوانہ دار کہ خانہ بوریو دیکھو

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
زمنستان کے دیوانہ دار کہ خانہ بوریو دیکھو

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
میں آکر پڑا اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر

سے سے کہہ رہے تھے اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر
میں آکر پڑا اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر اسے قہر

۳۱۲۵ : له سسکه سسکه : له اوسه سسکه سسکه
اد آخه برتر بهانه پریش اوش بهارم

۳۱۲۶ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
چم داد پاشخ مور دانه کش اورمزد به

۳۱۲۷ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
په افکند که خورش از به نه

۳۱۲۸ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
کزرده پریش که زرد چین کزنه

۳۱۲۹ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
چند پاشخ که کور یا روشن به

۳۱۳۰ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
سکند چین آخه اند کزنه چند

۳۱۳۱ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
اندر برش لم بر گفت هست که به آخه

۳۱۳۲ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
دسترش اند زند چوکه که

۳۱۳۳ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
اندر فانی دنیا مرداس اشو فرایه هوت

۳۱۳۴ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
فرایه هوت فرایه هوت کور که چشم بلند

۳۱۳۵ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
است اش چشم پنا باز داد هسته

۳۱۳۶ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
به چشم روشنا به خینه کام

۳۱۳۷ : له سسکه سسکه : له سسکه سسکه
کزنه

روم دهم به مومنا و سوا و دهم و دهم و دهم و دهم
باید چای براد به رفت است

سید عفت مومنا و دهم : دهم و دهم و دهم و دهم
در نزد رسید برش ششم

دهم مومنا : دهم و دهم و دهم و دهم
چهار در پاسخ کرک چهار نزد

و دهم و دهم : دهم و دهم و دهم و دهم
نزد برش کرد چند بید که

دوم دهم : دهم و دهم و دهم و دهم
زیر پاسخ برون که شش کرک

و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
زیر است اویش است آب بر

مومنا : دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
برش بهفتم چه در پاسخ

سید لیل و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
ازغ لبزد اوروزر سلاح دیوانه فراز کردند

به دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
ازغ او برزد اویش پس آینه باز

دوم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
نیز کردند که پس باز توانی یش

دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
برش که او زید جوان کرد چند

دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
پاسخ به سال یش به سرد کسان که

ایند سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

این سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

و این سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

و این سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

و این سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

و این سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها

و این سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

و این سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

و این سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

و این سکه‌ها را به سکه‌ها و این سکه‌ها را به سکه‌ها
 بزرگ دانا دانا بزرگ

و این

ویند کام رو سبک سی لید صی ۱۱۱۱ وای وای : استی وای ۱۱۱ وای ۱۱۱۱ وای
کار که بشیماز : بید کوفه دیک به کوفه ۱

ویند صی ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱
کار جز کوشش دیک به

کلک کام رو سبک صی ۱۱۱۱ کام ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱
ردانه فراخ تر جز دانش دوا دانه

استی وای کام ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱
دیک جز بچ از از ۱ زنج به تر

استی وای ۱۱۱۱ لید صی ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱
نمان کرد نه شاید در دیک جز روش

صی ۱۱۱۱ لید صی ۱۱۱۱ وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱
بودنه نه شاید کردنه خوش دیک با

وای کام ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱
به جز آیت بهت

استی وای کام وای صی ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱
دیک از ۱ نیز تر کاسه

استی وای کام وای صی ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱
یک جز از ۱ تا بیکه تا بیکتر به آگاه

استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱
دیک بند از ۱ بند تر در دیک

صی ۱۱۱۱ کام وای صی ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱
آسیا از ۱ آسیا آسیا تم خرد

استی وای لید دای استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱ : استی وای ۱۱۱۱
دیک راه بهشت رفتن بهت

کلمه بی سمکات کا می می سید و فاعل بی سمکات
دانش در اند نه رند بکام به آسانی

اسم و فاعل و مفعول کا می می سید و فاعل بی سمکات
دیکه دای که دای دای دای

کلمه بی سمکات کا می سید و فاعل بی سمکات
چیز به چیز نیز چیز نه دارد و ادله نه

اسم و فاعل: اسم و فاعل بی سمکات کا می سید و فاعل بی سمکات
بید دیکه به آگاه که به آگاهی را

کلمه بی سمکات کا می سید و فاعل بی سمکات
چیز به چیز نیز چیز نه دارد و ادله نه

اسم و فاعل: بی سمکات کا می سید و فاعل بی سمکات
بید دو اند که همیشه و دیگر یک

اسم و فاعل: اسم و فاعل کا می سید و فاعل بی سمکات
کوشش مرد دیکه که در جزر بی سود را می

بی سمکات کا می سید و فاعل بی سمکات
دو اند که دانش بیار که آهن سبز بود

اسم و فاعل: اسم و فاعل کا می سید و فاعل بی سمکات
کب انداز مرد که خوش تن بزرگ بیه

اسم و فاعل: اسم و فاعل کا می سید و فاعل بی سمکات
خوش منیر و دارید دیکه آلوده شیره مرد

کا می سید و فاعل بی سمکات کا می سید و فاعل بی سمکات
نه به چیز آلوده شیره

کلمه بی سمکات و فاعل بی سمکات و فاعل بی سمکات
ناراحت سقا: تو کویا

کندارچی. به بندم به ای سم دودچی. کی بند دار دودچی. و ع ل م چی. :

۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
وایردن به رانش به کناد چه من ندر کین

۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
ار تن که به رانش تر برد است چه من

۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
او آزاد تر و فراخی تر اسیر است

۵ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
خودر شد از روان خوش روان خوش

۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
بخورد دهند از آن میدیوزم کلاه کرد

۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
است خورش آینه بر

۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
روغن شیرین

۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
چون یا زربین

۱۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
چون یا سین بر دیز

۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
یا هرگونه گونه آهن اشافند

۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱ ۱۴۴۱
بامه زربین به سجد خسته زربین " روان

۳۱. سوای کسی که قیامت را : است که بپوشد و او را کسی
انوشه روانه داد و برین دیوانه به روانه

۳۲. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
انوشه روانه بپوشد و او را کسی بپوشد و او را کسی

۳۳. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
بار کردن پس از به و درین

۳۴. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
دیوانه بپوشد و او را کسی بپوشد و او را کسی

۳۵. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
ایزدی فراز ترسند و او را کسی بپوشد و او را کسی

۳۶. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
کرک و او را کسی بپوشد و او را کسی

۳۷. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
ترسید و او را کسی بپوشد و او را کسی

۳۸. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
از بر کرک فراز ترسند و او را کسی بپوشد و او را کسی

۳۹. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
و او را کسی بپوشد و او را کسی

۴۰. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
ناد و او را کسی بپوشد و او را کسی

۴۱. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
چون آنکه بپوشد و او را کسی بپوشد و او را کسی

۴۲. سوای کسی که بپوشد و او را کسی : است که بپوشد و او را کسی
بپوشد و او را کسی بپوشد و او را کسی

بپوشد

معصوم علی قزوینی استاد معارف و فقه اسلامی آیت الله العظمی
 ارک مستوفی نه آرزو است

دودن غلغلہ و سوت • یہ سیم لکھو، مسمو، کما لکھ
خوش آرزو آرزو است کہ نہ

کود ایستادگی، هم لایق، لب، نه خندید، بدو، بیفتد
آهن، خنیش، روانه، آرزو، نه، دشید، ایچ، کس

[illegible]

۵. فی سبب من مصلح. بدو درج. سبب بود بدو من و دو درج. ۵

بدای بدای دویسم بدایت، بدای دویسم بدایت، بدای دویسم بدایت.

• ۱۳۹۰ م ۶ شهریور روز سه شنبه ۱۳۹۰ م ۶ شهریور روز سه شنبه ۱۳۹۰ م ۶ شهریور روز سه شنبه

میرزا جعفر محمد رضا خان قزوینی (تولد: ۱۲۸۵ قمری - ۱۳۵۵ قمری) - میرزا

فرزاد رسد، یا بد، رسد و آن ستم نه به اینها قسم شود
فرزاد رسد یا فرزاد رسد یا فرزاد رسد یا

سنگی و صندل، ا. ع. و سلسلہ ۱۴۱۴ م. ۱۰
نہ آئینہ پاک کہ از ہستانہ است

روستایک از روستاهای ۶۰ کیلومتری از اردل جدا بند = بند سحر

سید کا اسم و نسب و درجہ، مقام و منصب، (و اگر در بعضی وجہ)

بدیدیم، بدیدیم و بدیدیم (ج)، بود، بود، بود، بود

بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

• بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم، بدرسم

سے کہ ہم مایہ و ام سلفہ و سیم، کم سیم، ایم
اند بلند توان کردار داشت رز استکوار

ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
بوختن نه توان بود

سے کہ ہم سلفہ و سیم، کم سیم، ایم
آند اند قیامت کردار

هم سیم شد کم ایف سیم شد کم سیم، ایم
سوشیوس چه تا سوشیوش نه رسید و کس

کم سیم، ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
از استکوار بوختن نه شاید هر کس

ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
بر سر استکوار نهان رفتن و فریفتار

کم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم
که درود و پُر نه بستاند ذات کار نه

ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
کنند سیم سیم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم

تیم سیم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم
خره اند آند راه باید رفتن و هرگز نه رفتن

ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
دآند چیز باید دیدن و هرگز نه دیدن

هم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
گفت و بخت با سیم سیم، ایم، ایم، ایم، ایم، ایم

هم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
کردار نه توان کرشتند بود

لکند سهمی اندم ای سوا ^{رشته} اکلایم ای سهم کم رسد سهم در
 راه که با توارن شدن که از

م ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 کار چه که چه

با توارن رسد اکلایم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 نه آرزید دانه یک نه راه که

ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 نه آرزید بر راه

م سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 نه آرزید

کلید رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 نه آرزید

م سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 نه آرزید

م لکند سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 کرستان بود راه که به توارن شدن ^{رشته}

سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 که ارشید

م لکند سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 مرد زدار نه آرزید آن یک نه راه که ^{اقدورک}

م سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 نه آرزید کرستان بود راه

م سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم ای سهم رسد سهم
 نه آرزید

به توارن

به سید. سید الفی و ج. به سید. سید الفی و ج. به سید.

به سید الفی و ج. به سید الفی و ج. به سید الفی و ج.

به سید. ه. جاسی و ج. به سید. ه. جاسی و ج. به سید.

به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید.

به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید.

به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید.

به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید.

به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید.

به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید.

به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید.

به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید.

به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید. به سید.

فصل ۱۱۰۰ . اگه که کس به هم رسیده به اینه ۱۱۰۰
داشت او را نیز که مرک فراز رستری

۱۱۰۱ . اگه که کس به هم رسیده به اینه ۱۱۰۱
نم داد و با مرک خویش شکفت

کس به هم رسیده . به هم رسیده به اینه ۱۱۰۱
نه شایسته یا هوشنگ بود ریش خواست

فصل ۱۱۰۲ . اگه که کس به هم رسیده به اینه ۱۱۰۲
داد از همه و شودگان اهریمن دیگر

به هم رسیده . اگه که کس به هم رسیده به اینه ۱۱۰۲
زد او را نیز که مرک فراز رسیده تن به

فصل ۱۱۰۳ . اگه که کس به هم رسیده به اینه ۱۱۰۳
داد و با مرک خویش شکفت نه شایه

به هم رسیده . به هم رسیده به اینه ۱۱۰۳
یا طهورس بود پوشیار دیونگهان
داشت رام نیز در دستا
نزدان فرمود است که
طهورس بر کنا مینو
سوار میکند که دیوان دیو کنا مینو به بار داشت

به هم رسیده . اگه که کس به هم رسیده به اینه ۱۱۰۳
بافت قوت و زور زرد به آورد

۱۱۰۴ . اگه که کس به هم رسیده به اینه ۱۱۰۴
او را نیز که مرک فراز رسیده تن به داد

اگه که کس به هم رسیده به اینه ۱۱۰۴
و با برش خویش از داشتن نه خواست

به هم رسیده . به هم رسیده به اینه ۱۱۰۴
یا خنم بود شید کید رده دیونگهان که

تو یقیناً از اینها که می بینم، می بینم می بینم و می بینم
 اویش بهشت. روش کردنشان است. خواهر کتاب

می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 ایر به فرزند آمد کرت به زیاده

می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 بار و باز شدن از دماغ بهر شود

و در راه به می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 سر آخر باکی نیکی زیاده باب و این

تو می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 کردنشان به بار استو به برادر اسار

در می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 بهر چنانچه آفرینم نیک بهشت

۵ ۵ ۵

و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم

و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 بهر بهر "اش مراد که من یادم بهر

می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 نه بهر "فتن کران تر دانه

می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 کام و خود است برتن که بهر

می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم و می بینم
 گفت بهر ناه درست "ام نیکی کم گزین

روا ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 به خرد چه دهنه اندر کینت کار

م ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 در یک دانش نمودن آینه دانش شاید

ه ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 یک راه نمودار در آینه دانش

س ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 دانش نه در شاید در دانش سزای

ع ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 چون به راست پذیرفتن و

ا ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 د آفرین کردن آینه که گفتن همه

ک ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 از هر در آینه یافت هست دانش درویشی

د ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 آینه دانش هست به آفرین خانه آینه

ق ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 کوشش به چو نه هست نه پدر چه

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 به دانش نه چو نه بر که دانش

۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 به دانش نه به به به به به

ق ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱
 کوشش به به به به به به

فصل

و سیمای کیمیا، به یاد معصوم، عهد و پیمان او را به یاد
دنیا زیاده و دشواری است م بزرگ نوشت این

سهم و اوست قمار و او قمارباز است و سهم و اوست قمارباز
که به بازی و به بازی و به بازی و به بازی و به بازی و به بازی

و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد

و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد

و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد

و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد

و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد

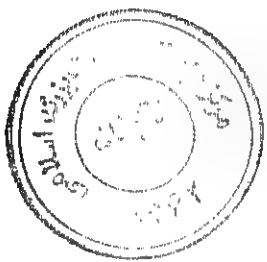
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد

و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد

و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد

و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد

و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد
و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد و به یاد



مَنْ لَمْ يَسْلَمْ بِسَوَابِهَا فَسَلَبَ سَيِّدُهَا مَوْلَا سَلَمِ
چشم و دارار هوش و وجیه کر خرد

اِنْ قُضِيَ لَهَا سَعْيُ سَعْيِهَا وَلَوْ مَعَهَا سَعْيُهَا
و اندیشش یادگی چونان شان کرده مرغ

لَوْ لَمْ يَكُنْ سَعْيُهَا تَزِيدُ سَعْيَ سَعْيِهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا
سر آموز گفتار زبان آموز شنودار

تَزِيدُ الْاَلْفَ سَعْيُهَا مَوْلَا سَعْيِهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا
گوش و بوس بالا بینی از نام چونان آخر سر

اِنْ سَعْيُهَا لَوْ لَمْ يَكُنْ سَعْيُهَا لَوْ لَمْ يَكُنْ سَعْيُهَا
از روی دور نشین بزرگی به سر دارید

مَوْلَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا
چون و بیش و شنوش و گوش و هویش

اِنْ سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا
و همه نیک چیز و روشن دانایم به بالستان

لَوْ لَمْ يَكُنْ سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا
سر و پشت گاه روشن نشان مثال چنین

سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا
در دران که آینه به هوچر و ناپیدا می

اِنْ سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا
۱۰ و بیایی سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا

لَوْ لَمْ يَكُنْ سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا
و بلند و دیش و آینه زیر نیمه

مَوْلَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا سَعْيُهَا
جای و بی ظاهر و دوزخ مثال

۵ ایزد کسی سسواکل قسسیا تم کسسه ولوا م سلیم
 دانه میان شکم دنیا آینه گزارش
 حمید سیم سو اقلک اسسکو ادهام سو مسم
 زور ادسپوز آغا

قیسمت کس سو ت کسسم م لیم اسسک اعم ۱۱۴
 کتیه مشاله آینه دو بهر نمودن جز

قسیم ۱۱۴ و ادهام و ۱۱۴ کسسیا ۵ ۱۱۴ ۲۳ سس و یوم
 داشتن کتیه به میان به مشاله

۵ اعم سسکو ادهام سو م سسکو کسم ادهام قلم
 نمودار و پیدا جد اورچ خولش ظاهر

۱۱۴ ایشی لای ۵ ادهام ده (دهم) سس ۱۱۴ ۱۱۴
 نهان در دانه پریش خدایان به

۱۱۴ ایشی اعم سسکو ادهام سو م سسکو ۱۱۴ ۱۱۴
 دانه نمودار بندگی میان تن بش

۵ و ادهام سو سس سو ادهام ایشی ادهام سو
 کتیه مشاله و بزرگ نشانه بندگی

۵ سس ۱۱۴ ۱۱۴ کسم قسیم ۱۱۴ و ادهام سو
 لایه به میان داشتن کتیه

۱۰ سس ۱۱۴ ۱۱۴ سس ۱۱۴ سو ادهام سو ۱۱۴
 شماران از استوار که نشانه است

۵ ادهام سو ۱۱۴ ادهام سو سو ادهام سو ۱۱۴
 بندگی چون از نماز پدای کو نمایش

۵ سس ۱۱۴ ۱۱۴ سس ۱۱۴ ۱۱۴ کسم ۵ کسم ۱۱۴
 است به فرود آوردن س از خود

مجلسه / کتبه / سوره / اکتساب / ادب / لغوی / امضای واصل / قلم نویسی
نام / نماز / که / نمودن / است / دانزد / کرد / درازا /

۱۴۰۱ هـ - ایشیم بوم بوم و صوم ۱۴۰۲ و اوهم نور
و جین نیشاز نام چشته ام دارد سگته

حاصله بر سهیم منی، قسیده ۱۱، بیستم ۱۱، الحیه ۱۱، سعه ۱۱، لیسوعه ۱۱
 زردشتیان، دارشتن، آیین، دیرام، است، راست

اگر مملکتیست و ایشانی، قلم تو قلمشود و سحر او سحر
نمودار است و نیشانه دین خجلیت که در جبین

سورة الفاتحة - سورة البقرة - سورة آل عمران - سورة النور - سورة الاحزاب
ام : ورسول : ج : ام : وجيد : است

سورہ یوسف سورہ یونس سورہ انعام سورہ ہود
کہ جہ آنے برز روشنمانی

لے کر مہو چھوڑ دیا اور وہ کھڑے ہو کر آگے آگے آگے آگے
خود ہی - اریکانہ

امیرکرم - مرسوا -
گزارش جابر

قسم بدی و بیستی ۱۵۱۱ م کوه سوسو - کم و بیش ۱
در دراز دراز به بزرگی منشعب

۱۰
 الی انهم یسجدون الیه حیثما کانوا و انهم یسجدون
 پریشان و فراموش بر نشین و بیدار گردان

[illegible]

لا انا . سید محمد علی ایاز سید محمد . ایدو سید محمد . دادار
بند کر جو بند ام . و سید محمد . دادار

بند
 ۱۲ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 اوان بند اند ام نه بی بند چون مان

۱۳ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 بسته استید گشته میان تو به تو

۱۴ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 خانه منش اوان مان بست دارش نشنه

۱۵ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 در تمام دنا و زمان سپوزر دادار

۱۶ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 که نه بوندان بی بند از مان

۱۷ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 دیگر او نشنه هو کوش او گوننه همیشه

۱۸ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 منش خلعت «نشنه» که بند ام

۱۹ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 بی بند خور نام بندگی از بند که مان

۲۰ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 بند او دل نه اوی خویش نام خدای

۲۱ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 این کوش بند او خویش نه او دل

۲۲ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 او آنچه گشته دارش نشان است بندگی

۲۳ افسوس که به کام که به یار ۰ مسمی مسمی
 در دل خود هست خوا هست دانا

سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 زید جعفر (دانا یا زید) زرتشت

سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 برهم هو دشمنه خرا راست دین و قوم

سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 اکا پی دانه پدا کرد هر چه شتر

سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 سزید خرا نه دشتن ناسزاها ورنه

۵ سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 دانه دفران سپوچیا پوشید و کوی

سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 دانه آرن سزید نه سحر دانه دانه سزید

۱۱۴۱۹ سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 گردل آرن از هم جیم که دین کلام یی بند

سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 یاب دفران برادر روم کران کنه

سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 چه کال خویش تنه از بنده بیرونه یوناد

۱۰ سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 اج کال بنده بنشنه و کوش و کوش یلید

سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 یاب دفران برادر روم کران کنه

سید جعفر قاسمی (د عظیمی) و سید قاسم
 یاب دفران برادر روم کران کنه

از روی دستور ایدیلج دارا بحر سخا نه ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹

0 0 0 12/11/2020

[illegible]

لهم السلام في يوم الجمعة في شهر ربيع الأول سنة ١٢٨٥

الدسویہ لاقیم ایالتو ۱۳۵۲ھ ۱۳۷۱ھ تک ۱۹۰۴ء تا ۱۹۲۶ء تک

۱۱۱ فلسفی ۱۱۲ فہم سبکی ۱۱۳ علم اور ایمان ۱۱۴ علم و ایمان کو

مجموعه ۱ و ۲ از کتاب ۱۳۵۴ هجری قمری است و این دو کتاب در مجموع ۱۷۰ صفحه دارند.

۱۳۸۴ هجری قمری، ۲۵ شهریور ماه ۱۳۸۴

[illegible]

1. 25-10-1996 - 10-11-1996 : 6-10-1996 - 10-11-1996

۱۲۵۰ : ۳۱۴۶ : ۳۱۴۷ : ۳۱۴۸ : ۳۱۴۹

بنام ایزد بخت اینده بخت ایشکره بان

دفتر چهارم مشتمل است بر لغات زنده و پازنده و استا جلوۀ الف از در الف

آبهی بابای مکسور نام رود است ز راتشت بهرام گفته ۱۰

در آن وقت نزدیک دریا رسید یکی ژرف دریای بُن نا پدید

ه بوستان درون نام آن آبهی که قعرش نبودست هرگز تهی

۱۱ اذرباد یکی از موبدان است که نام پدرش مارا سفند بود پارسایان گویند

که دو نفر موبدان موبد در زمان اردشیر بابکان بوده اند یکی ارداویراف و

دویم آذرباد مارا سفند و ارداویراف افضل و اعلم بود و بعد از این دو نفر

در میان عجم بچکس را دیگر علم بدان درجه و مرتبه نرسید که لفظ موبد موبدان

۱۰ از روی استحقاق برو اطلاق توان نمود و این آذرباد از اولاد زراتشت

بوده زراتشت بهرام گفته ۱۰ چون آذرباد از این برکن بنمود نماند آن اشک که اندر ^{آن} بود

- آذرباد ماراسفند همان آذرباد است که مرقوم شد زراثشت بهرام گفته .
- که آذرباد بن ماراسفند است اشو و پاک و راد و ارجمند است به باب
- از تخم زراثشت سقمان بنام او آذرباد ماراسفند است هم از گشت تاسپ شاه از سون^{مادر}
- ازین تخم نباشد نیز بهتر اسم بابای معروف بزرگ مرتبه و عظیم الشان را .
- گویند زراثشت بهرام فرماید پرسیدم من از همراه اسم که این مردم چه قوم اند از تخم^س
- افرنکان با فای مفتوح و رای مکسور بنون زده و کاف عجم نام نکست
- از جمله پست و یک تک زند لپی راست از عطا اطاعت با پدر زراثشت بیخود
- بنسک آفرنکان گفته است او موتیا با اسم مضموم و او معروف و تایی
- فوقانی مکسور کنیزک و پرستار باشد ااهی آهوا باشد و آنرا تیبان نیز خوانند
- ایشم بابای تختانی مسکور بشین منقوطه زده مهتاب را گویند جلوه با . ۱۰
- بازا لود استیر باشد از کناه بموجب قرار داد زراثشت و هر استر چهار مشقال
- بود بان بریتا بابای مفتوح بر زده و بابی مکسور و بابی معروف و تایی

فوقانی خیل باشد جلوه بای عجیب پاتپراس باتای فوقانی مکسور
 ببای عجیب زده بمعنی پاده فراه پاتپار بایای معروف بمعنی شتاب آمده
 و آنرا اشتاد نیز گویند بالا بانگ و فریاد باشد بالنسبه بانون مفتوح
 بمعنی پرسیده آمده جلوه تا تا با زر باشد و آنرا را با و زابا هم گویند و
 بتنازید شب خوانند تالمن بالام موقوف و میم مکسور روپاه باشد
 جلوه جیم جاتن باتای فوقانی مفتوح بنون زده نام اینزد است جاتونتن
 باتای فوقانی مضموم و و او معروف و نال مکسور و تایی فوقانی مفتوح آمدن بود
 جادنگو بادال مفتوح بنون زده و کاف عجمی مضموم و و او مجهول که را گویند که
 زرد اشایی را که پارسیان ندر التخانه و موبدان و دستوران و هیربدان
 نموده باشد گرفته بمصرفش رسانند زراشت هرام گفته در آنکه زراشت
 خبر میدهد که چون بسیر اخلاک و بهشت رفتن شخصی را خوشحال و خورم دیدم
 پرسیدم که این چه کسی است سروشم گفت جادنگوی باشد گزینسان

خورم و خوش روی باشد جاسونان بالین مضموم و دوا معروف

و نون مکسور و تایی قاقانی مفتوح بمعنی دانستن باشد جاکونان بالکاف

عجمی مضموم و دوا معروف و نون و تایی قوقانی مفتوح آوردن را گویند "

جاسونان باسیم مکسور و تایی قوقانی مفتوح رسیدن باشد جاسونان

باسیم مفتوح و نون مضموم و دوا معروف و نون مکسور و تایی قوقانی مفتوح ۵

بمعنی گفتن آمده جاسونمی باسیم مفتوح و نون مضموم بمعنی گویم آمده

جاسوند بمعنی بودن آمده جلوۀ خا خاتمن با تایی قوقانی موقوف

و سیم مکسور خواهر باشد آنرا خود خاتمن نیز نامند خاتمن خواهر باشد و آنرا

خوه و خاتمن نیز خوانند خارۀ زن و عورت را گویند زراشت بهرام گفته "

۱۰ مر خارۀ را بود دغدوی نام که زراشت فرخنده را بود نام جلوۀ دال "

دالبا زر باشد و آنرا تا با و زرا با نیز گویند دالبا نکل بانون مکسور و تایی

قوقانی مفتوح بمعنی خندیدن باشد دالبا نمنی بمعنی خندم آمده "

- دایمانید بمعنی خندیده بود دایمانن بابای مضموم و نون مکسور و
 تایی فوقانی مفتوح دادن را گویند دایمانن بابای فوقانی مضموم و و او
 معروف و بای مفتوح بمعنی دارد است دایستان فتوح باشد و آنرا دنیا
 نیز نامند دایمانن بالام موقوف و مفتوح بنون زده نام مرغیست که به دال
 ۵ اشتها دارد دایمانن خورد نام لکیست از جمله پست و یک نک زند
 جلوئه را راس راه باشد جلوئه زای مفتوح زایا زرباشد و آنرا
 تابا و دایمانن جلوئه شین منقوط شایکان بمعنی فراخ آمده "
 جلوئه کاف کالا بانک و فریاد را گویند کالود کالوب بالام مضموم
 و و او معروف کالبد باشد زراشت بهرام گفته بجای گوشه دار کالوکسته
 ۱۰ بدایجان بود بر بالین نشسته بهم او گوید درجهال که در تن جان دارند
 بکالوب اندرون مادی دارند کاما آرد بود جلوئه کاف عجمی "
 کاوود با و او مکسور بدان زده کاو کوهی باشد و آنرا اکنونانن نیز خوانند "

جلوه بلام لاما نان را کوبید جلوه میم ماد مادر را کوبید »

مازدینان بانای موقوف و دال مکسور و یای تختانی مفتوح بین

زده دوری و پاکیزگی از بدین بود زراشت بهرام گفته همه بردین پاک مازدینان

زود از گفت زراشت سفتخان هم او کوبید بگویم چست ای مازدینان

شدن دور از بد و مکر و دشتان ماکر با کاف مکسور پس فردا را کوبید » ۵

مانا نامیست از نامهای باریتعالی مانین بانون موقوف و میم مکسور

جای باشد که بدان شراب و آب خورند مایر بامی مکسور فردا را کوبید »

جلوه واد وادیاب بادل مکسور یعنی باطل و کم باشد زراشت بهرام

گفته شود برسم پیر بد وادیاب نمائند بهر جایش آن زور و تاب »

واژه بانای عجمی مفتوح و اخفای هم کلمه را کوبید زراشت بهرام گفته ۱۰

که واژه زودستا و زند آنزمان بجای اوندید و کم دخت دان واکونتن

با کاف مضموم و داد مجهول و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح یعنی گرفتن باشد

جلوه نماید دخت بادهای مضموم بخازده نام نسکی است از جمله پست و

یک نیک زند ز راتشت بهرام گفته چون آواز نماید دخت و سبناوزند

از آن موبدان وردان بشنوند همک تخم مرغ بود نمادشت و نمادش "

با و مضموم بشین منقوط زده بمعنی است و متعلق آمده نمون "

۵ با و مفسور گاه اول است از جمله پنج گاه یعنی پنج وقت که ز راتشت مقرر ساخته

که تا بجان او درین پنج گاه عبادت نمایند ز راتشت بهرام گفته بگاه نمون

اندر این روز پشند آن که بنبار دل افروز و شرح چهار گاه دیگر که رفتن

و ازیرن و ایویسیرم و او شهین باشد در محل خودشان بیان نموده خواهد

شد انشا بر الدتعالی جلوه از دریا اب پدر باشد و آنرا پدر نیز نامند

۱۰ ابر با اول و ثانی مفتوح بمعنی ابر باشد و آنرا بتا ز ذکر گویند ابریا "

با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف پسر اهل باشد جلوه با ببا

با اول مفتوح در خانه را گویند جلوه تا تبلون تن با اول مفتوح "

- بثانی زده و لام مضموم و واد معروف و نون مکسور بین زده و تائی فوقانی
- مفتوح شکستن بود تبنا با اول مفتوح گاه باشد جلوۀ را رُبا ۴
- بابی شد و مفتوح دو معنی دارد اول بزرگ بود دوم بمعنی رخنه آمده
- رسمین با اول مفتوح و بای اول مکسور بیای دوم زده و هر دو میسم مکسور
- دل را گویند جلوۀ زای منقوط زبر و نون با اول مفتوح بثنائی زده و ۵
- رای مضموم و واد معروف و نون مکسور و تائی فوقانی مفتوح مردن بود ۶
- و آنرا جمنی و نون نیز نامند زربا با اول مفتوح بثنائی زده و زای منقوط زده ۷
- مفتوح خورشید باشد جلوۀ سین سببا با اول مفتوح بثنائی زده و ثالث
- مفتوح موی باشد جلوۀ شین منقوط شبکونتن با اول مفتوح بثنائی زده
- و کاف مضموم و واد معروف و نون مکسور و تائی فوقانی مفتوح گذاشتن را گویند ۱۰
- جلوۀ کاف عجمی کیسمین با اول مفتوح و بای اول مکسور بیای دوم زده
- و میسم مکسور پشت باشد کبنا با اول مفتوح بثنائی زده مرد را گویند ۱۱

- کبها با اول مفتوح ثنایی زده کیا باشد جلوۀ الف از در پای عجمی اپرا
- با اول مفتوح ثنایی زده خاک باشد اپرناک با اول مفتوح ثنایی زده ۲
- جامه باشد جلوۀ پای عجمی پیرو با اول مفتوح پیرا کویند پیا جامه باشد
- جلوۀ دال دبیل با اول مفتوح دبیرا کویند جلوۀ را رپمانید سن ۳
- با اول مفتوح ثنایی زده وسم مفتوح بمعن آوردن باشد رپیا با اول و ثنایی ۵
- مفتوح غلام را کویند رپیتا با اول مکسور کنیز باشد رپیر با اول مفتوح پیرا
- کویند جلوۀ سین سبلجلا با اول مکسور و ثنایی و جسم عجمی مفتوح بر هر دو لام زده
- بی باشد و آنرا بتاز سفر جل خوانند سیتا با اول مفتوح ثنایی زده و تایی فوقانی
- ویای معروف لب را کویند و آنرا بتاز شفته خوانند سپنامینو با اول مفتوح ۶
- مکسور و ثنایی مفتوح نامیست از نامهای یزدان جلوۀ الف از در تایی فوقانی ۱۰
- آتیا تیر باشد اتوت با اول مفتوح و ثنایی مضموم دوا و معروف تیر باشد ۷
- جلوۀ با بتیا سینه باشد جلوۀ تایی فوقانی تنرا با اول مفتوح ثنایی زده

- باستان باشد و آنرا همین نیز نامند تتر و نتن با اول مفتوح ثنائی زده
- درای مضموم و واد معروف و نون مفتوح و تائی قوقانی بمعنی باریدن «
- تتمتا با اول مفتوح ثنائی زده و میم مفتوح خرس را گویند تتمین با اول مفتوح
- ثنائى زده و هر دو میم مکسور شمال و آنرا توره نیز نامند جلوۀ جسم جتبونتن
- با اول مفتوح ثنائی زده و بای مضموم و واد معروف بمعنی نشستن آمده « ۵
- جتبوننی بمعنی نشستن آمده جتبونید نشیند باشد جتره با اول مضموم
- ثنائى زده و رای مفتوح بمعنی آلوده باشد جلوۀ جسم عجمی جتر با اول
- مکسور ثنائی زده چهره را گویند و بزبان هند صورت را نامند جلوۀ سیه «
- ستیا و ستیا با اول مفتوح در هر دو لغت بمعنی دنیا باشد و آنرا کتی نیز خوانند
- جلوۀ شین منقوط شتان با اول مضموم سالها باشد شمن با اول مفتوح ۱۰
- ثنائى زده و میم مکسور مقد بود شتن با اول و ثنائی مفتوح شهر باشد
- و آنرا مدینا نیز خوانند شتینا با اول مفتوح و ثنائی مکسور و بای معروف

- خنده را گویند جلوه کاف کتا با اول مفتوح نامه را گویند کترونتن
- با اول مفتوح ثانی زده و رای مضموم و و او معروف و نون مکسور و تائی
- قوتانی مفتوح یعنی مانده باشد کس با اول و ثانی مفتوح بسین زده کوچک
- بود جلوه میم مترا با اول و ثانی زده واران باشد و بوی آنرا مگر گویند
- د جلوه های پتل یعنی دادن آمده و آنرا بزبوننتن نیز خوانند جلوه الف از دجم
- اجدرونتن با اول مفتوح ثانی زده و دال مفتوح و رای مضموم و و او معروف
- و نون مکسور و تائی قوتانی مفتوح یعنی دور کردن بود اجدرونتی یعنی دور آمده
- اجدرونتی یعنی دروید بود جلوه با بجو جیا با اول مفتوح و ثانی مضموم
- و و او معروف فرح زنان و ماده حیوانات را گویند جلوه تائی قوتانی
- تجا و تجار یعنی رنده آمده جلوه جیم ججا با اول مفتوح دال باشد و آنرا
- خانور است مشهور که پرا را به تیر نصب کنند جلوه شین منقوطه شجار با اول
- و ثانی را هر دو مفتوح درخت باشد بتا ز سحر گویند جلوه و او و جارش

- با اول و راهرد و مکسور بمعنی کاهیدنه آمده جلوۀ ثانی، بحج بمعنی دهم آمده
- و آنرا پرتوئی نیز نامند بحجید بایای مجهول بمعنی دهید آمده و آنرا پرتو بنذیر
- نیز خوانند جلوۀ الف از در دال ادش با اول مفتوح و ثانی مضوم بمعنی
- کس باشد ادوای آواز جلوۀ بای عجمی پر با اول مفتوح و با اول مضوم
- بمعنی پره و بده است که ان شاء الله تعالی بود از بین مرقوم خواهند شد و با اول مکسور ۵
- پر را گویند پر بار با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف رفتن بود پر
- سرکار که آن کار را پیش ازین شرح کرده باشند جلوۀ دال در و نث
- بمعنی بردن است جلوۀ را ردکا با اول مفتوح و ثانی زده بمعنی راست آمده
- جلوۀ زای منقوط زد و نث با اول مفتوح و ثانی مضوم و واد معروف بمعنی
- خریدنه بود جلوۀ کاف کد کس باشد کد با با اول مفتوح و ثانی زده ۱۰
- بمعنی دروغ باشد آنرا بتا ز کذب گویند جلوۀ کاف عجمی کد مل با اول
- مفتوح و ثانی زده و اسم مکسور نور باشد و آنرا خبر و شمیا نیز خوانند «

جلوه میم مد با اول مفتوح ثنائی زده دانک باشد مدمو با اول مفتوح

ثنائیی زده و میم اول مفتوح و ثنائی بمع ترسیدنه و رسیدنه و آنرا شهستان نیز

خوانند مدمونم بمع ترسم آره مدمونید با واد و یا هر در معروف بمع ۵

ترسید باشد مدوند با اول مفتوح و ثنائی مضموم با و زده و نون مکور مینو باشد

۵ مدینا با اول مفتوح و ثنائی مکور شهر را گویند و ثنائی مدینه خوانند جلوه یا

ید من با اول مفتوح ثنائی زده و میم مکور دست را گویند و بوی یی مد خوانند ۶

جلوه الف از در را اربوجینا با اول مفتوح ثنائی زده و بای مضموم و داد ۷

معروف و جیم مکور و یای معروف خربوزه باشد اربیتا با اول مفتوح ثنائی

زده زمین و بوم بود آراد با اول مفتوح ثنائی زده نام یکی از موبد موبد نیست

۱۰ که در زمان اردشیر بابکان بوده پارسیان را با و اعتقاد بنو است که او را ارادی

ویراف و ویراف نیز گویند زراشت بهرام گفته جوارا دا باز گویند حال یکیک

نخاند در میان مردمان شک اردش با اول و ثنائی مفتوح و دال مضموم بطور

- پاړسيان نام مقدار مېن است از کتالان ارس انجن باشد ارشک
- حد باشد ارشیا با اول مفتوح ثنائي زده و شين منوطه مکسور تحت
- پادشاهان را کويند ارکونان با اول مفتوح ثنائي زده و کاف مضموم و وار
- معروف و نون مکسور و تاي فوقاني مفتوح بخشيدن آمده ارکيا با اول مفتوح
- ثنائي زده و کاف مکسور جو آب باشد ارور با اول مضموم ثنائي زده ۵
- و و اول مفتوح بر از ده نبات را کويند ز راتشت هرام در صفت جمع بشتيان کويد
- همان مینوی ارور نیز و آتش با استاده به پیش قوم سرخوش ار موقت ۶
- بجی خپیدن بود ارک با اول مفتوح و ثنائي شد مضموم ميش باشد ۷
- ار بود با اول مضموم ثنائي زده ارود باشد و آنرا کو مترانیز کويند ار دنتل
- با اول مفتوح و ثنائي مضموم و و او معروف شستل باشد ار و نیم بجی شویم آمده ۱۰
- ار و نیم بجی شویند باشد ار یک با اول مفتوح بجی دور بود و آنرا دیر نیز
- نامند ار و یس با اول مفتوح ثنائي زده و و او مکسور و ياي معروف دو معنی

دارد اول نخته سنگ باشد که پاریان اسباب پرستش خود برز بر آن نهند .

ز راتت بهرام گفته : ابا هر قوم قوی بدستحدار بران داند کاه کشته نکند ار

که نگرارد که زان جایگاه هیش بهمان باشد سوی اردین گاهش دویم .

رسمانی را گویند که از سوی برز بتابند جلوه با بریتا با اول مفتوح ثانی

زده و بای مکسور و بای معروف پرستوک باشد برزین کروس با اول مضموم ثانی

زده و زای منقوهر مکسور و بای معروف و کاف مضموم نام یکی از مویدان بوده .

ز راتت بهرام گفته مرا آن پیران نام برزین کروس بیاید بشکام بانک خروس

برور با اول مفتوح ثانی زده و داد مفتوح برار زده برادر را گویند برتون با اول

مفتوح و ثانی شد مضموم بازن باشد جلوه بای عجمی برارین با اول مفتوح

خوب و نیکو بود داد ازین زشت و بد باشد جلوه تایی فوقانی ترس السودانی

با اول مفتوح ثانی زده و سین موقوف و الف مضموم بشین زده و تایی فغانی .

مضموم پاریان گویند که چون روح از کالب مغارت نماید رسته بانروز بر سر قالب

- خود باشند و او را در میز شبانه روز میخافت بسیار است لهذا در بیستم روز شبانه
- بر سر دهنه او نیک و نندید و بخوانند تا روح او از میخافتن ایمن گردد این خوانند
- نیک و نندید او را بر سر دهنه ترس است و دان گویند ترمنش با اول مفتوح
- بثانی زده و میم مفتوح و نون مکسور بشین منقوط زده و نون بدکردار باشد
- ۵ زراشت بهرام گفته ز خود درید دوران ترمنش همی کوشید در نیکو کنش
- جلوه چم جز را با اول و ثانی مفتوح نیک را گویند جلوه خای منقوط خره
- با اول مضموم و ثانی مکسور نور باشد و آنرا کدمن و شمیا نیز گویند جلوه دال
- درون و درون با اول مفتوح و ثانی مضموم یعنی درون باشد و با اول مضموم درون
- بود که میان در ستایش الله تعالی و از خوانند بر خوردنیها بدیند و بعد از آن آنرا
- ۱۰ بخورند و هر چه که درون خوانده بران دمیده باشند گویند که یشته شد و اگر درون
- بران بخوانده ندیده باشند نایشته گویند ناخوانده چه یشتن بمعنی خوانند و هست
- زراشت بهرام نظم نموده زراشت فرمود یشتن درون چون شد سوز بران دین بهمنوس

- از ایه یسته می خورده شاه گشت ز خوردن هم انگاه گشت جلوه را
- را با اول مفتوح کوش را گویند جلوه زای منقوط زیر نمتن با اول مفتوح
- ثانی زده و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بمعنی دادن باشد زره پیچ =
- با اول و ثانی مفتوح و اظهار کم و پای عجمی مکسور و یای معروف زمستان را گویند
- ۵ زیر نمتن با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف و تایی فوقانی مضموم و واد
- معروف و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بمعنی کاشتن باشد جلوه سین
- سرکوتا با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مضموم و واد مجهول راز باشد =
- سروب با اول مفتوح و ثانی مضموم و واد مجهول سخن باشد سریر با اول
- مکسور و یای معروف و تایی فوقانی مفتوح بمعنی تیر باشد جلوه شین منقوط =
- ۱۰ شریتا با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف پادشاه را گویند شریتنمتن
- با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف بمعنی کشدن باشد جلوه کاف عربی
- کرک با اول مفتوح ماکیان باشد و آنرا ننگ نیز گویند کریتونمتن با اول مفتوح

- و یای بی‌مورف و تایی فوقانی مضموم خوانده‌تر باشد جلوه کاف عجمی کز درین
- با اول و ثانی مفتوح برای منقوط زده و دال مفتوح و یم مکسور دشمن را نامند
- جلوه یم برپای با اول مفتوح ثانی زده و یای مضموم خربزه باشد مرکز آن
- با اول مفتوح ثانی زده و کاف عجمی مفتوح مقدار بر باشد از کلمات که از فعل آن
- کشتن بر فاعل لازم آید جلوه و او در سینه باشد و آنرا آسیا نیز نامند ۵
- و تا با اول مفتوح کل باشد و آنرا بتاز در گویند و رکنا با اول مفتوح ثانی زده
- و کاف مفتوح استخوان باشد درین با اول مفتوح ثانی زده و یم مفتوح بموع او
- باشد جلوه الف از در زای منقوط از زک با اول و ثانی مفتوح و زای مکسور
- بزر را گویند جلوه با بزر با اول مفتوح ثانی زده تخم را گویند بزر پونید بمعنی
- دهید آمده و آنرا بچید نیز نامند بزر دار با اول مفتوح و ثانی مکسور پنجره بود ۱۰
- که در پیش در سازند و آنرا دارا بزر نیز گویند بزونه با اول مفتوح و ثانی مضموم
- و او معروف را نور را گویند جلوه پای عجمی بزر پونتن با اول مفتوح ثانی زده

و پای عجم مضموم و واء معروف و نون مکسور و تائی فوقانی مفتوح دادل و آنرا پتل

نیز نامند پز پونمی بمعنی دهم آمده جلوۀ زای منقوطه زرزونه تریا با اول

مفتوح بثنائی زده و رای مضموم و واء معروف و نون مفتوح و اخفای هم و تائی فوقانی

مکسور مرغ باشد جلوۀ سید سزیتوتل با اول مفتوح و ثنائی مکسور و یای

ه معروف و تائی فوقانی مضموم و واء معروف و نون مکسور و تائی فوقانی مفتوح

بمعنی رفتن باشد جلوۀ شین منقوطه شزدا با اول مفتوح بثنائی زده کنایه را

گویند جلوۀ یسم مزدور و مزدبر بمعنی مزدور است مرزا ترازو باشد

آنرا مزید نیز نامند مزید با اول بثنائی زده ترازو باشد و آنرا مرزا نیز

خوانند جلوۀ واء و زرائتل با اول مفتوح بثنائی زده و نون مکسور و تائی

۱۰ فوقانی مفتوح بمعنی رفتن باشد و آنرا سزیتوتل نیز خوانند جلوۀ نم

هزدان با اول مفتوح بثنائی زده زبان را گویند و آنرا کوبیا نیز خوانند جلوۀ یای

تختانی نیز بهائتل با اول مفتوح بثنائی زده و یای مفتوح و نون مکسور و تائی

- قوتانی مفتوح زمزمه کردن بود بر طعام و آذایش تن نیز نامند نیز بهانی
- یعنی زمزمه کنم بر طعام نیز بهانید یعنی زمزمه کنید بر طعام جلوۀ میم از
- درزای عجمی مشرد با اول مکسور ثانی مضموم و و او معروف نخود بود .
- جلوۀ الف از در سینه استونتن بمعنی دیدن باشد استونتن بمعنی
- پتن باشد اسو بار با اول مفتوح و ثانی مضموم و و او معروف سوار باشد . ۵
- اسود بمعنی پریر آمده اسیا با اول مفتوح سینه باشد و آذایش نیز نامند .
- جلوۀ با بسریا با اول مکسور ثانی زده و رای مکسور گوشت را گویند بسیا
- با اول مفتوح شراب انگور بود بسم با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف
- خوش مزه و خوش لذت بود جلوۀ پای عجمی پسانتن با اول مفتوح نون
- مکسور و تایی قوتانی مفتوح بمعنی افشاندن باشد پسیا با اول مفتوح ثانی ۱۰
- زده بمعنی پدید است که مرقوم شد پسانتن بمعنی افشاندن باشد .
- جلوۀ دال دس با اول مفتوح آن باشد و آذایش نیز نامند جلوۀ را .

رِسِنَا با اول مفتوح ثانی زده و پای عجمی مکسور و یای معروف فصل

پای را کویند رسواد با اول مفتوح ثانی زده و رِین

با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف نیزه را کویند جلوه کاف کسج

کوهر و مر و ارید بود جلوه میم مس مهتر باشد مسته ستم و جور بود

ه جلوه نون نو بار ناگار باشد نهانن با اول مفتوح ثانی زده .

و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بیختن باشد نسیم با یای معروف

بمعنی نماز کردن باشد جلوه الف از در شین منقوط اشو با اول مفتوح

و ثانی مضموم و واد مجهول و بمعنی دارد اول بهشت را کویند زراشت بهرام .

گفته هزاران در و دو هزاران دعا بران ابرمندا اشو پاک را هم او کوید .

۱۰ نظر هر چند میگردد در پیش بخشیم بود نوزان اشو پیش جلوه یا بشرونان

با اول مفتوح ثانی زده و واد مضموم و واد معروف برشتن بود جلوه دال .

دیشوار کر با اول مضموم ثانی زده و کاف عجمی کویند زراشت بهرام

گفته

همه آذران را بدشوار کر برندان دران روزگار بتر جلوۀ کاف کشتا

کحان باشد جلوہ میم شرونتن با اول مفتوح بنانی زده و رای مضموم

بواو زده و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بمعنی چیدن باشد ممشا

باهر و میم مفتوح زرد آلو را گویند و آنرا هلیک نیز خوانند مشیا با اول مفتوح بنانه

زده و نون بود جلوۀ نون نشاک با اول مفتوح شکر بود که از آن حلوا بپزند ۵

نشم با اول مکسور بنانی زده و میم مکسور بمعنی خویش و تیار باشد جلوۀ و او

و شادن با اول مکسور و دال مفتوح بمعنی کشادن باشد و آنرا شیر و نون نیز نامند

و شتمونتن با اول بنانی زده و و او معروف و نون مکسور بمعنی خوردن باشد

و شمونتن با اول مفتوح بنانی زده و میم اول مفتوح و میم شانی مضموم و و او

معروف و نون مکسور و تایی فوقانی مفتوح بمعنی شنیدن جلوۀ یا ی تحتانی ۱۰

یشت نام نیکت از جمله پست و یک نک زند و نک را بویه ارواح مردگان

خوانند و در کاهنبار با قرات کنند ز رات بهرام گفته ز بهر روان هر که فرمود یشت

پشیمان شد از گفته خود بازگشت هم او گوید اما ز رشت دین یشت و زرش کرد

روان خوشتن را پرورش کرد یشتن با اول مفتوح بثنائی زده و تائی فوقانی

مفتوح زمرمه بود بر طعام و آنرا نیز بهانلق نیز نامند جلوه جیم عجمی از در

غین بیجه جفونتن با اول مفتوح بثنائی زده و میم مضموم و واو معروف

ه و نون مکسور بین زده و تائی فوقانی مفتوح بمعنی ایستادن جلوه الف

از در فا افیونتن با اول مفتوح بثنائی زده و بای عجمی مضموم و واو معروف

و نون مکسور و تائی فوقانی مفتوح بمعنی بختن باشد جلوه با بفتکین

با اول مفتوح بثنائی زده و کاف مکسور و یای معروف کوشک بود جلوه نایر

منقوط زفاک با اول مفتوح ابر بارنده را گویند زراشتت بهراد

۱۰ از ایران بیرون رفت ز رشت پاک همی رفت کریان چون ابر زفاک

جلوه الف از در کاف اکپیا با اول مفتوح بثنائی زده و با مکسور پی

و آنرا بتاز عصب خوانند جلوه پای عجمی پکوی موید باشد ح

- کمزونتن. با اول مفتوح ثنائی زده و وای مضموم و واد معروف و نون مکسور و
- تای معروف فوقانی مفتوح بمعنی سنجیدن باشد جلوه دال دکنیا با اول مفتوح
- و ثنائی زده و نون مکسور تخیل خرا باشد و آنرا پاک نیز خوانند دکنیا پاک شوم بود
- جلوه ذال ذکر با اول مفتوح نر باشد جلوه را رک با اول مفتوح بمعنی تو باشد
- رکوتا با اول مفتوح و ثنائی مضموم و واد معروف بمعنی هوشیار باشد رکوم با اول ۵
- مفتوح و ثنائی مضموم و واد معروف شما باشد جلوه زای منقوط زک با اول
- مفتوح آن باشد و آنرا دس نیز نامند زکیا با اول مفتوح و ثنائی مکسور خیا بود
- فصل سین سکینا با اول مفتوح و ثنائی مکسور و یا معروف کار دراکویند "
- جلوه کاف ککا با اول مفتوح دندان باشد جلوه لام لکا با اول مفتوح
- زمین و بوم باشد و آنرا دمیگ نیز خوانند جلوه میم مگردنتی پذیرفتن و قبول ۱۰
- کردن باشد جلوه نون نکاس با اول مفتوح نگاه را کویند نکسوندتن
- با اول مفتوح و ثنائی زده و واد معروف و نون مکسور و تای فوقانی مفتوح بمعنی

- گشتن آمده جلوۀ دار وکد با اول و ثانی مفتوح ماده را گویند جلوۀ پای
- تحتانی یکینا با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف استاد را گویند ۴
- جلوۀ الف از در کاف عجمی اک با اول مفتوح کندم بود اگرقت با اول
- مفتوح و ثانی مکسور و یای بغازده مقدار باشد از کفایان پرورش پارسیان
- جلوۀ پای عجمی پک کاورس را گویند پکوی با اول مفتوح و ثانی مضموم و و او ۵
- بجهول موید را گویند پکین با اول مفتوح و ثانی مکسور و یای معروف ارزله باشد
- جلوۀ تائی فوقانی تک با اول مفتوح خما باشد جلوۀ جمیع جکیبون تن با اول
- مفتوح ثانی زده و تائی فوقانی مکسور و یای معروف و بار مضموم و و او معروف
- و نون مکسور پس زده و تائی فوقانی مفتوح بمعنی نوشتن بود جگر و نون
- با اول مفتوح ثانی زده و یای مضموم و و او معروف و نون مکسور و تائی فوقانی ۱۰
- مفتوح بمعنی زدن باشد جلوۀ شین منقوط شک با اول مفتوح جورا
- گویند جلوۀ لام لکرم با اول و ثانی مفتوح برا زده و یای مکسور پای را گویند

- جلوه میم مک با اول مضوم درخت خراباشد و آنرا دکنیا نیز خوانند و موب
- آن سخ بود جلوه الف از در لام الیا با اول مفتوح بنانی زده شیر آدمی و سایر
- حوانات بود جلوه های فوقانی تلمو با اول مفتوح بنانی زده و میم مکور
- بنی را گویند تلبا با اول مفتوح بنانی زده پیه باشد و آنرا چربو و چربی نیز
- گویند جلوه جیم جلتا با اول مفتوح پوست بود و آنرا بتازر جلد خوانند ۵
- جلوه سین سلس با اول و ثانی مکور بمعنی بد بود و سرس و سرس نیز گویند
- جلوه کاف کلبا با اول مفتوح سک باشد و بتازر کلب خوانند کلمبا با اول مفتوح
- بنانی زده رزانگور باشد کلبا با اول مفتوح بنانی زده کوسفند را گویند جلوه
- میم ملکا شاه باشد ملکوتا با اول مفتوح بنانی زده و کاف مضوم و واد معروف
- شهریار باشد جلوه یا هلیجو با اول مفتوح و ثانی مکور و یای معروف و جیم مضوم ۱۰
- و واد معروف آکوچه باشد و آنرا پیک نیز خوانند هلیک با اول مفتوح و ثانی مکور
- و یای مجهول زرد آکو بود و آنرا شمشان نیز گویند جلوه الف از در میم امرا

با اول و ثانی مفتوح شراب باشد و با اول مفتوح بنانی زده خرا کوبند و اسهول کنند

و اسهول کنند با اول مفتوح بنانی زده و نای مضموم یعنی امشاسفند که مرقوم گشت

جلوه حجم تینونان با اول مفتوح و ثانی زده و نای معروف و نای فوقانی مضموم دوا و

معروف و نون مکسور و نای فوقانی مفتوح یعنی مردن باشد و آنرا از بر و نون نیز خوانند

۵ جلوه حجم چنبا با اول مکسور بنانی زده استرا کوبند جلوه دال دما با اول

مکسور و دخانه بود دمان زمان باشد دمدیا با هر دو دال مفتوح بهر دو میم

زده دریا باشد دمن با اول و ثانی مکسور یعنی من باشد دمدیا با اول

مفتوح بنانی زده خون باشد و آنرا بتازدم کوبند دمیک با اول مفتوح

زمین بود و آنرا لکانیز کوبند جلوه را رکبا با اول و ثانی مفتوح مادیان باشد

۱۰ رمن با اول و ثانی و مفتوح یعنی همه باشد جلوه زار منقوط زمر و نون با اول

مفتوح بنانی زده و ران مضموم دوا و معروف و نون مکسور و نای فوقانی مفتوح

یعنی سرایدن باشد جلوه شین منقوط شمدر با اول مکسور بیاض باشد

- شکم بارول مکسور و ثانی مفتوح کج بود شمیا بارول مفتوح آسمان باشد
- جلوه کاف کچم بارول مفتوح ثانی زده ملخ باشد کجست بارول مضوم و ثانی
- مفتوح بمعنی آینه آمده زراشت بهرام گفته ششم شاخ بودش ز پولاد سخت
- چو بهم از بود و آهن کجست مکر یا بارول مفتوح ثانی زده و رار مکسور مهتاب
- بود کجست بارول مضوم و ثانی مکسور بمعنی کجست است که مرقوم شد زراشت ۵
- بهرام گفته بهم از ان شاخ آهن کجست زکیه بدان که بیاید کجست جلوه میم
- میم بارول مفتوح و ثانی مکسور بمعنی چه آمده هرگاه که گوید که میم میگوی
- اراده آن باشد که چه میگوی جلوه ۶ همین تابستان باشد و آنرا ستر نیز نامند
- جلوه الف از در نون ان بارول مفتوح مادر را گویند و آنرا ماد نیز نامند
- ۱۰ اناقونتن بارول مفتوح و تایی فوقانی مضوم و داد معروف و نون مکسور بمعنی
- هنادن بود اینهم بارول مفتوح ثانی زده و باو میم هر دو مکسور انگور بود
- آنرا انگیز نیز نامند اینقونتن بارول مفتوح ثانی زده و تایی فوقانی مضوم و داد

- معروف و نون مکسور تا فوقانی مفتوح بمعنی دالثل باشد انداچه اندیشه بود
- انکوپا با اول مفتوح ثنائی زده و کاف عجمی مضموم و او معروف کاسخ و آنرا ابتازس
- هند یا خوانند انکوتن با اول مفتوح ثنائی زده و کاف عجمی مضموم و او معروف
- و تائی فوقانی مفتوح کا و کوپی باشد و آنرا کا و نیز خوانند انگیز بمعنی انبمل است که
- مرقوم گشت انهوما با اول مفتوح ثنائی زده و نال مضموم و او معروف بمعنی اور مرزاق
- که در فصل الف از باب و او مرقوم شد ابتدا با اول مفتوح و ثنائی مکسور و یار
- معروف مورد باشد جلوۀ با بنتمن با اول مکسور ثنائی زده و تا فوقانی مفتوح
- دختر را گویند بنتمن با اول مفتوح ثنائی زده و میم مکسور پس باشد و آنرا پس نیز
- نامند جلوۀ پار عجمی بنام با اول مفتوح پارچه جامه باشد چهار گوشه که برد گوشه
- آن دو بند بر وزن و متابعات زردشت در هنگام خواندن زن و ستاد پازند آنرا بر
- روی خود به بندند زراشت بهرام گفته شد بر تخت زر اردار و یراف پناه بر رخ و
- کتیش بر ناف گویا که این پارچه چهار گوشه بواسطه آنکه روبرا پوشیده میدارد

- و پنجم نابیده اند بپزند با اول مفتوح ثانی زده فرزند بود بنگ با اول
 مفتوح و ثانی مکسور آنچه بود و آنرا بیلچو نیز خوانند بنگ با اول مفتوح ثانی
 زده و کاف عجمی چهار معنی دارد اول خراب بود دوم چوب را گویند سیوم در یخبه باشد
 چهارم وقت بام بود که آنرا بتاز صبح خوانند جلوۀ تائی فوقانی تنا فور «
 با اول مفتوح و فای مضموم در شریعت زردشت مقدار از کنایان را گویند « ۵
 جلوۀ زنکرو تا با اول مکسور ثانی زده و کاف عجمی مفتوح و داء معروف و تائی
 فوقانی زنده بیل را گویند جلوۀ شیل منکوط شنت با اول و ثانی مفتوح
 سال را گویند دشتان جمع آنست شونتن بمعنی نوشتن باشد جلوۀ کاف «
 کنا با اول مکسور مایی بود کجور کجور باشد کنیا با اول مفتوح ثانی زده نی
 را گویند جلوۀ میم منا با اول مفتوح بمعنی فراح و کشاده آمده و آنرا شایکان ۱۰
 نیز گویند مندان با اول مفتوح ثانی زده سخن را گویند منش دل باشد «
 منشیا با اول مفتوح ثانی زده و شیل منکوط مکسور هر بر را گویند جلوۀ نون

- تنگ با اول مفتوح یعنی ماکیان باشد جلوۀ دوا و ندا با اول مفتوح یعنی =
- خواستۀ بود جلوۀ دوا هنام با اول مضموم اندام را گویند جلوۀ الف از درد دوا =
- اولش با اول مضموم دوا و مجهول و بار مکسور یعنی خویش بود اوجت پیم =
- با اول مضموم دوا و معروف و جیم عجمی مکسور بتا فوقانی زده و بار عجمی مفتوح و میم
- مکسور بتا زده انکشت را گویند آوردن با اول مضموم دوا و معروف و =
- دال مضموم بر زده و دال ثانی مضموم یعنی مردن باشد و آنرا جمیتونان و =
- زبرونان نیز نامند او رایش زیاد شدن باشد اویرش مقدار از کفایتان
- باشد بروش زردشت اویزه یعنی پاک و خالص باشد جلوۀ با بوجینا =
- با اول مضموم دوا و معروف و جیم مکسور و یا معروف خیار را گویند جلوۀ بای =
- عجمی بوشمن با اول مضموم دوا و مجهول و بار عجمی مکسور خود باشد که در روز جنگ ۱۰
- پرسر نهند پوزداسر با اول مضموم دوا و معروف دمان باشد بوشمن
- با اول مضموم بتانی زده و زار عجمی و سین موقوف یعنی پاک و پاکیزه آمده =

و سالار بود سوسیا با اول مضوم و و او معروف و سین مکسور پس را

گویند جلوۀ شین منقوط سور با اول و ثانی مفتوح بمعنی سیر که صد گرسنه

است آمده سوکاه با اول مضوم و و او معروف بازار بود شولمن با اول

مضوم و و او مجهول و لام موقوف و میم مفتوح روزخ را گویند شومارمند

با اول مضوم و و او معروف و را موقوف و میم مفتوح کرب بود شومند ۵

با اول مضوم و و او معروف پشانی را گویند جلوۀ کاف کوتیب و کوب

کوه باشد کوتینا استر باشد کوز برتا کشنیز بود و آنرا بتازر کزیره خوانند ۶

کوکا ماه باشد کوکیا ستاره بود کوکما با اول مضوم و و او مجهول و کاف

موقوف آفتاب باشد کو مترا با اول مضوم و و او معروف و میم مفتوح ۷

۱۰ امرود و آنرا بتازر جلوۀ کاف عجمی کو بشا با اول مضوم و و او مجهول

و بار مفتوح انکسین باشد کو بیا با اول مضوم و و او مجهول و بار مکسور زبازرا گویند

و آنرا همزوال نیز نامند کو مشون با اول مضوم و و او معروف و میم مفتوح

- و شین منقوط و واو معروف بمعنی او شال و آنها باشد کومن بار اول مضموم
- و واو معروف و میم مفتوح بمعنی ابنز باشد کونا بار اول مضموم بره کوسفند باشد
- جلوه میم مو در مهر نگین باشد موزد و نطن بار اول مفتوح و واو معروف
- و زار منقوط موقوف و دال مضموم و واو معروف و نون مکسور و تار فوقانی =
- ۵ بمعنی فروختن بود موی و نطن بار اول مفتوح و ثانی مکسور و یار معروف و تار فوقانی مضموم و واو معروف و نون مکسور و تار فوقانی مفتوح شمرده باشد .
- جلوه ۶ هوبیا بار اول مضموم و واو معروف و بار مفتوح بین زده دندان
- باشد هوبیم بار اول مضموم و واو معروف و بار عجمی موقوف روی را گویند
- و آنرا بتاز و جی گویند هوسروب بار اول مضموم و واو مجهول و سید موقوف
- ۱۰ و تار مضموم نام نیک و نیکنای باشد جلوه الف از دریم اهلوب بار اول
- مفتوح بنانی زده و لام مفتوح و هم مضموم و واو معروف بهشت را گویند و آنرا
- لشونیز نامند جلوه با بهابیل بار اول مفتوح فصل بهار را گویند =

جلوه نای فوقانی توپا با اول مضموم و و او معروف و پانچ سبب را گویند و آنرا

بتأثر تفلح خوانند تور او تو تا با اول مضموم و و او مجهول کا و باشد تو ما

با اول مضموم و و او معروف سیر باشد و آنرا بتأثر خم باشد تون با اول و نانه

مفتوح تن و بدن بود جلوه جیم جوام با اول مضموم روز را گویند و آنرا روج

نیز نامند جو بال با و او معروف جو ال باشد جو جن با اول مضموم و و او ۵

معروف و جیم مکسور درم را گویند با و او مجهول و جیم نانی مفتوح بزبان هندریک

فرسخ و ثلث فرسخ را گویند که چهار گروه باشد جو دان با اول مکسور جو ان باشد

جسمیونان با اول مضموم و و او معروف و یا مضموم و و او معروف و نون مکسور

و تا فوقانی مفتوح بمعنی استدن باشد جلوه خا خو با اول مضموم خواهر

گویند و خاتم نیز گویند جلوه دال دو بال با اول مضموم و و او معروف هار ۱۰

مضموم شمشیر را گویند دو برا با و او معروف دو ال باشد دو را سرون با اول

مضموم و و او معروف و سین مفتوح نام پادشاه جادوان بوده که باز داشت

- معارضه میکرد زراشت بهرام گفته یکی شاه بود اندر ایام ادر کج بود در اکران
- نام ادر سر جادوان بود و همراه بود زکار زراشت آگاه بود ببردند مرده »
- بدور اسرون که شد بخت بدخواه ماسرنگون دوسروب با اول مضوم و واد
- بجهمول نام بد باشد جلوه را روح با اول مضوم روز باشد و آزار اجوام نیز نامند
- ۵ رورنا با اول مضوم و واد بجهمول و سکون را ویم مفتوح انا باشد و آزار و منابز
- گویند رونا با اول مضوم و واد بجهمول ویم مفتوح بمعنی رورنا است که مرقوم شد
- رویشمند با اول مفتوح و یا معروف و شین منقوطه سر را گویند جلوه ز »
- منقوطه زوبا با اول مضوم و واد معروف دزد را گویند رو بسم با اول »
- مضوم و واد معروف و بال عجمی قرض باشد زوزل با اول مضوم و واد معروف
- ۱۰ درم باشد زونی زانو باشد جلوه شین سو جرونقل با اول مضوم و واد
- معروف و جیم موقوف و را مضوم و واد معروف و نون مکسور و تال فوقانی مفتوح
- بمعنی آوردن باشد سوبران امید باشد سودار با اول مفتوح سردار

- بهان تن کریتن باشد جلوۀ حجم چه بار اول مکسور زن فاحشه باشد .
- چشمش بار اول مفتوح و ثانی مکسور بشین مقوطم زده بمعنی سرشت و خلقت و
- طبعیت آمده ز راشت بهرام گفته چو دوران سرون بد چپین پلید "
- رکاو او و اسباب خروجی مذید جهمرز بار اول مکسور بجامعت کردن بود بازن
- فاحشه جلوۀ دال ده امر معروف و نهی منکر بود و آنرا دیسوپر نیز نامند . ۵
- دیسوپر بار اول مفتوح ثانی زده و پارتختانی مضموم و داد معروف و بار عجمی مکسور
- بدال زده امر معروف و نهی منکر بود آنرا ده نیز گویند جلوۀ سین سهبتن
- بار اول مفتوح و ثانی مکسور سین زده ترسید هر رسیدن بود و آنرا مدیمو نیز نامند
- جلوۀ کاف کهست بار اول و ثانی مکسور بمعنی سنگین و کران بود کهوبن کین بود
- جلوۀ میم مهست بار اول مفتوح و ثانی مکسور بمعنی سنگین و کران باشد جلوۀ ۱۰
- داد و ده منش بار اول مفتوح کسی را گویند که کردار و گفتار و دل با حق تعالی راست
- باشد جلوۀ یا یهان بار اول مفتوح یزدان را گویند جلوۀ الف از دریای

تختانی ایارده با اول مفتوح و رار مکسور و دال مفتوح شرح زند بود خسرانی
فرماید چه مایه زاهد و پیر هنر کار و صومکوی که زند خوان شد در عشق و ایارده کوی
ایر با اول مکسور و یار معروف و رار مفتوح مردم را گویند ایریکان مردمان باشد
ایوین با اول مفتوح و ثانی مضموم و واد معروف چشم باشد جلوه با بیتا
با اول مکسور و یار معروف خانه باشد بیتانه با اول و یار مجهول بیکانه را گویند
بیر پوشا با اول مکسور و یار معروف و رار موقوف و بال مضموم و واد مجهول بیکانه
را گویند بیل با اول مکسور و یار معروف چاه آب باشد و آنرا بیلان نیز گویند بتازر
بیر نامند بیشل چاه باشد و آنرا بیلان نیز نامند بیتا با اول مکسور و یار معروف
دو معنی دارد اول معروف است و دوم ماه را گویند که در برابر سال است جلوه
با رنج بیتا پیغام باشد پترسپ با اول مکسور و یار معروف و تال فوقانی و رار
مفتوح بین زده و بال رنجی نام پدر پورو سسپ است و پورو سسپ پدر زراشت
بود که پارسیان بلا اعتقاد نبوت دارند زراشت بهرام گفته مران مرد را

- نام بد پسر پنهان نام فرزند او بود و سبب که زراشت از پشتش آمد پدید
 شده قفلها را جدا پدید جلوه تار فوقانی تیار آمو باشد تیار انجیر باشد
- تیار کل بود جلوه جم جیب و جیب هیزم باشد جینا که جال بود جلوه جم عجم
- پنجست با اول مکسور و یار معروف و جم مکسور بین زده کوه را گویند زراشت
- ۵ بهرام گفته بیارند آذر کش پگزین که پنجست کوهان چو مردان دین چمنور
- با جم عجم مکسور و یار معروف و نون و و او مفتوح بدال زده حراطم باشد جلوه دال
- دیر با اول مکسور و یار معروف بمع دور باشد و آنرا ریک نیز نامند دیمه با اول
- مفتوح بنانی زده دیم مفتوح دوم دارد اول غلمه را گویند که با آب باران شود
- دوم بمع روشن آمده زراشت بهرام گفته بدانکه که حج زمان دیمه داد
- ۱۰ زراشت فرخ ز مادر بزاد هم او گوید قضا را یک روز از با امداد که خورشید رخشان
- همی دیمه داد دینا با اول مکسور و یار معروف بمع فتور آمده و آنرا دادستان
- نیز نامند جلوه ریشانتن با اول مکسور و یار معروف و نون مکسور و تار فوقانی

مفتوح بمنع سرشتن باشد جلوۀ زار منتوحہ زیکا بار اول مکسور و یا اسخوف

بادراکوبند زمین با

۵ ۱۵۱ السجد جسد ۱۱ حیث قید ۱۱۵۵ ۵

سب آلف مملو در معنی بی است ترجمه یعنی باشد سب ۱۵۵ آب آو که

یکی از عناصر اربعه باشد و جمع هوایی آب در قاطع ۱۱۵۵ و آهو که جانور است

معروف و عیب و رسیدن و آواز بلند و نام مرضی که بفریبی خلیق النفس خوانندیم

۵ آنگاه شود سبب بمنق کاه کاف فارسی یعنی جان که روح حیوانی باشد ۵

۱۱۵۵ قس ۱ سبک کاه ۱۱۵۵ بمعنی مردمان در فرنگ پهلوی مرقوم است

والله اعلم ۱۱۵۵ و آموختن یعنی کنیزک و پرستار و خدمتکار ۵

آیش بمعنی مایه تاب که بر نوا باشد ۱۱۵۵ آتین موجود شده و بهر سیده و پیدا شده

۱۱۵۵ کسب آدرخش سر و صاعقه و رعد ۱۱۵۵ آتین آتول هر دو بمعنی ر

۱۰ آدر که نام روز نهم کز هر ماه فارسی و نام ماه نهم از ماههای فارسیان و نام فرشته و زنی

گویند که دختر از اولیم نوشتن و خواندن و دوختن کند و بچه داران و زهران نیز باشد

که بفریبی شمشیر گویند ۱۵۵ آف آفتابی آهویی مشک را نیز گویند ۵

آوان روز دهم از بهر ماه فارسی و نام ماه هشتم زبهر ماهی فارسی و نام فرشته است

اسمان نام روز پست و هفتم از ماهی فارسی و نام فرشته است

نام روز پست و هشتم از ماهی فارسی و نام فرشته است

آشمنغ نام دیو است که سخن صنپ و غماز را و در بهر هنر نوی مجرم آموختن و با و متعلق

است و کس را نیز گویند که معنی زنند او ستارا به موجب کتاب نگند

آسا بمعنی شبه و نظرو مانند و باقی معانی در قاطع است

در لغت آن بمعنی تبر و تند و شان و شکوه و شوکت و فرو و بدیه باشد و باقی در

قاطع است و آشتی طبع و دل خوش کردن و کس هم بعد رنجش و آزر دگی

باشد و اسنی خرد و آنرا آسنیده خرد نیز اغلب اکثر نویسند بمعنی جوهر

ذاتی استعداد و قابلیت است که حق تعالی در وجود انسان آفریده و آل بحسب

کثرت و قلت اعتدال مزاجه و طبایع مختلف می باشد هر کرا اعتدال در مزاج

بیشتر اعتداد از کتاب فضایل و منایع بیشتر و هر کرا اعتدال طبع کمتر قابلیت

در جبر فضایل و ضایع کمتر است و ممتاز و برگزیده را نیز گویند و الله اعلم بالصواب ۱۳۵

حاجت آیهی پوینده و نهان کرده و نهفته باشد ۱۳۵ آیهی مرادوها ۱۳۵

باشد چه از خالق خواهند چه از مخلوق ۱۳۵ ، ۱۳۵ و ۱۳۵ اشکودا شکو

سقف خانه و هر مرتبه از پوشش خانه باشد که باقی در قاطع ۱۳۵ =

۵ آوا و بمعنی مسموم باشد که مقابل و بران است و در دو شمارا هم گویند و بمعنی نعت

و خوش و خوب و نیک هم آمده باقی در قاطع ۱۳۵ ، ۱۳۵ آوارون

زشت آوارین بمعنی زشت و پلید و بد را گویند و اگر در هر دو لغت بالف مفتوحه نیز

نخوانند در است و چنانکه مشهور بالف مفتوحه است ۱۳۵ آک یکاف عربی

عیب و آفت و زیان باشد ۱۳۵ آگفت بفتح کاف فارسی و سکون فا آزاد

۱۰ و ریخ و محنت و آفت باشد و بکسر کاف فارسی نیز درست است و بجای حرف فابای

فارسی نیز می آید که آگفت باشد ۱۳۵ آسایدن بمعنی خوش و خرم شدن

و اسودن باشد ۱۳۵ و ۱۳۵ بهر دو طریق آوند که بمعنی دلیل و برهان و حجت

- باشد باقی در قاطع سه سده و سه سده آمار و آماره بمعنی نهایت تفحص در حساب
- و محاسبه باشد و مرض السقار را نیز گویند و سه سده آمار به معنی بنگر آمده که حساب
- و شمار باشد سه سده ۱۱۴۴ آختن بمعنی کشیدن و بیرون آوردن باشد خواه تنوع
- یا چیز دیگر سه سده آرخ بمعنی خوب و نیکو و نغز باشد سه سده ۱۹۰۹ آویزه بمعنی
- پاک و پاکیزه و خالص و شراب انکور نیز باشد سه سده ۱۹۰۹ آوزیدار بر حقشوال ۵
- اطلاق کنند چه معنی آن مغفرت و بخشش کننده و درگذرنده باشد از گناهان
- و بر سپیل محازبزرگان تحمل و بردبار نیز اطلاق توان کرد سه سده ۱۹۰۹ آنوی بمعنی
- آخجا باشد سه سده آغ کو بمعنی کاف عربی بمعنی چه شد و کجارت چنانکه گویند ۷
- فلانی کو بمعنی کجارت و چه شد سه سده ۱۱ آسون بمعنی پولاد است که آهن جوهر دار
- باشد سه سده آفرای بمعنی پند و نصیحت و موعظه باشد و بمعنی مدد و امداد ۱۰
- و معاونت نیز باشد

۳۳۳۳ انہو ما بفتح اول اور ز کہ حقیقہ الیٰ باشد ۳۳۳۳ اور مزد

۳۳۳۳ انہو ما بفتح اول و نام ستارہ مشترک باشد ۳۳۳۳ انہو ما بفتح اول

بمعنی اشاسفند که الله که فرشتگان باشد اشاسفند اشاسپند

بمعنی فرشتگان باشد بمعنی پیرک نیز آمده و در معنی ثانی لفظ مرکب است از

اشا و سپند چه اشا بمعنی پیرک و سپند بمعنی افروشی آمده یعنی پیرک که افراشته گاه

منقولید $\text{الکلیا بفتح اول و کسراف عربی بمعنی جوی که شراب باشد}$ محکم دہ

از تابفتح اول بمعنی زمین و بوم باشد و لا یجید $\text{اېرا و اېرا یا در هر دو لغت ۵}$

بفتح اول بمعنی خاک باشد که بعربی تراب گویند محکم دہ ارشیابفتح اول

بمعنی تخت و اورنگ پادشاهان باشد محکم دہ $\text{ارشیابفتح اول و کثر}$

ثالث بمعنی بام خانه و عمارت باشد محکم دہ $\text{ارشیابفتح اول و خبر بوزه که ۷}$

برادر پندوانه باشد و میوه البت معروف محکم دہ $\text{انجمن بفتح اول و رابع و}$

کثر ثالث بمعنی اکور است که بعربی عنب گویند محکم دہ محکم دہ اس و ۱۰

اسیاد امرادر هر سه لغت بفتح اول بمعنی می و شراب باشد محکم دہ اللیابفتح

اول سرکه باشد محکم دہ $\text{اتیر بفتح اول بمعنی شکر که قسمی از شیرینی و هم شیر}$

- نبات باشد س ق د انکو با بفتح اول و کاف فارسی مضموم بمعنی کاشنی
و آن کیا است مشهور که بحر بی هند با کویند و در این زمان پس نقطه خوانده
و نوشته میشود که کاشن باشد د ق ا ک بفتح اول و کاف فارسی بمعنی کندم است
که بحر بی خطه کویند د ق ا ک یا بفتح اول و کثر نون درخت مورد را کویند و برگ
آنرا در دوا بکار برند و بحر بی آس کویند د ق ا ک از بود بضم اول و ثالث و
سکون ثانی بمعنی اورد است و آن میوه است معروف در ایران بسیار لذیذ
و مطرب و بطلال بی مشهور و بحر بی کثر کویند د ق ا ک الکا بفتح اول بمعنی «
خروس که مرغیت معروف و بحر بی دیک کویند د ق ا ک اسد بفتح اول
و ثالث بمعنی شیر باشد که بحر بی اسد کویند د ق ا ک از با بفتح اول بمعنی
رو به که حیوان است مشهور بکثرت حیل و دگر د ق ا ک اشتر بضم اول و ثالث
شتر است که بحر بی تحمل کویند د ق ا ک اسنا بفتح اول و ثانی خراب است که بحر بی
خمار کویند د ق ا ک استر بفتح اول و ثالث همان استر است که حیوان است

- بارکش مادرش مادیان و پدرش خراست مادیان از رول بفتح اول و ضم
- ثالث میش باشد و آن کو سفندیت معروف مادیان انکوت بفتح اول و
- ضم کاف فارسی کا و کو بهی باشد و در برهان قاطع مادیان انکوتین بمعنی
- کا و کو هر مرقوم است و الله اعلم بالصواب مدی سق از زک بفتح اول و ثانی
- و ثالث و کاف فارسی بمعنی بز است که ماده چیش باشد و آن کو سفندیت مشهور ۵
- و قاعده اردغام در پنج درست نخواهد بود چه زای اول متحرک است مادیان
- اکبرید بفتح اول و ثالث و کسر رابع و مادیان از و را بفتح اول و رابع و ضم ثانی
- هر دو بمعنی خوک باشد که بر پخته خنزیر گویند مادیان اکبیا بفتح اول و سکون
- کاف عربی و کسر ثالث بمعنی پی باشد که بر پخته عصب گویند و معانی دیگر در قاطع
- مادیان ایوید بفتح اول و رابع بمعنی چشم است که بر بهی بصر گویند مادیان ۱۰
- ادواج بفتح اول بمعنی آواز و صدا باشد مادیان الکا بفتح اول و ریش است
- که بر بهی محاسن نامند مادیان الیا بفتح اول بمعنی سینه که بر پخته صدر خوانند:

- ۴۵۵ این بفتح و ثالث بمعنی پشت که عربی ظهر گویند معجم و مدرك
- ایری بکسر اول و رابع و ابر بفتح اول و ثانی بمعنی ذکر که اولت تناسل باشد :-
- ۴۵۶ انشوا بفتح اول بمعنی مردم باشد که یک شخص واحد را گویند
- از آدی و ترجمه انسان است معجم ادرش بفتح اول و ضم ثانی بمعنی کس
- ۵ که عبارت از مردم باشد چه کس مردمی و ناکسی نامردمی را گویند و عقل و دانشمند از
- نیز گویند مدرك اب بفتح اول بمعنی پدر است و در عربی نیز همین معانی دارد
- ۴۵۷ ام بفتح اول مادر باشد و در عربی بضم اول مادر است مدرك امو :-
- ابر ناک بفتح اول و ضم ثانی بمعنی نوچه و جوان باشد و جماعتی از ترکان هم است
- ۴۵۸ ارس بفتح اول بمعنی انجمن که مجلس محلی باشد و فوج و گروه را
- ۱۰ نیز گویند معجم ایری بکسر اول و ثالث بمعنی مردم و مردی باشد معجم
- ایرک بکسر اول و سکون ثانی و ثالث و کاف فارسی بمعنی مردم باشد معجم
- ایریگان بکسر اول و ثالث کاف فارسی بمعنی مردمان که جمع مردم است :-

بمعنی قیمت و بها و ارزش باشد و بمعنی جاه و منزلت و مرتبه نیز باشد باقی

معنی در قاطع المعنی السیم بفتح اول بمعنی سیم است که نقره باشد و بقره فضه

گویند و معنی اول قرض و وام باشد و بمعنی لون و رنگ نیز آمده است

۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ در مثنوی بفتح اول و کسر خامس بمعنی آموختن و تعلیم گرفتن باشد

۵ در مثنوی در فرنگ نوشته معنی خوب محقق شد ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ آرپونان

بفتح اول و خامس معنی آموختن و تعلیم گرفتن باشد ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ استونان

بفتح اول و ثانی و ضم ثالث بمعنی روختن و خیاطت کردن باشد ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲

ارپونان بفتح اول و خامس بمعنی کردن باشد مثل چاه کندن و حوض کندن

۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ اچدر و ثانی بفتح اول و ثالث و سادس بمعنی دریدن است

۱۰ که مقابل روختن است ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ آرپونان بفتح اول بمعنی خفتن و خوابیدن

باشد ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ اود و ثانی بضم اول و کسر و او ثانی

۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ ارشک و ثانی بفتح اول و سادس بمعنی دادن که مقابل گرفتن است

سجده ۱۱۴۱ استونان بفتح اول بمعنی دیدن سجده ۱۱۴۱ استونان از ستونان

بفتح اول بمعنی دیدن است سجده ۱۱۴۱ استونان بفتح اول استونان

بمعنی بتن باشد سجده ۱۱۴۱ استونان بکسر اول و کاف خارج بمعنی آئیدن

یعنی آنگاه آن زمان و آنوقت کردن سکوا ۱۱۴۱ استونان بفتح اول و

کاف عربی بمعنی بختن یعنی بخشیدن و عطا کردن سجده ۱۱۴۱ استونان بکسر اول ۵

و فتح ثالث بمعنی شدن است که گرفتن باشد سجده ۱۱۴۱ استونان بفتح اول

بمعنی نهادن یعنی چیزی از دست یا سر بر زمین یا جای دیگر نهادن

سجده ۱۱۴۱ اوزدن بفتح اول و واو معروف بمعنی

سجده سکوا ۱ از وارش بضم اول و کسر خامس بمعنی

سجده ۱۱۴۱ استونان بفتح اول بمعنی انباشتن یعنی انباشتن و پر و حملو کردن ۱۰

سجده ۱۱۴۱ استنیدن بکسر اول بمعنی شنیدن سجده ۱۱۴۱ استونان بفتح اول

یعنی دانستن و آگاه بودن سجده اما بفتح اول و میم غیر مشدده بمعنی ما و مایان باشد

اما اول الفصح بفتح اول و سکون یا و کسرتای قرشت در لغت اول و فتح اول

در لغت ثانی و ثالث و رابع بمعنی ایرون یعنی این زمان و الحال و کسر اول در هر

چهار لغت بمعنی اینچنین و اینچا و این دم و این ساعت بود بمعنی ۱۱ اکلیل بفتح

اول و کسر کاف فارسی بمعنی آیین که زیب و زینت و آرایش باشد و رسم و عادت و

طرز و روش نیز گویند بمعنی ۱۲ اودون بفتح اول و ضم ثانی و کسر دال دویم بمعنی ۵

آینه که بر پیراآت گویند بمعنی ۱۳ ادر بفتح اول و کسرتایه بمعنی ۱۴ اسون بفتح

اول و ضم ثانی بمعنی ۱۵ که بفتح اول و کاف فارسی و اخفای یا اگر بمعنی ۱۶ ادنیاء

بفتح اول و کسرتون بمعنی ۱۷ انیا بفتح اول بمعنی ۱۸ ادوب بفتح اول و ضم ثانی و

معنی ۱۹ ایا بفتح اول بمعنی یا باشد که کلمه تردید است مثل آنکه سفید است

یا سیاه بمعنی ۲۰ ات بفتح اول بمعنی اگر که کلمه شرطیه است بمعنی ۱۰ اریک بفتح اول

و کاف فارسی بمعنی دور است که بر بی بعید گویند بمعنی ۲۱ انا بفتح اول بمعنی ای بکسر اول

معنی ۲۲ ادر بفتح اول و ثانی بمعنی هر که بر بی علی گویند بمعنی ۲۳ اج بفتح اول بمعنی از

چنانکه گویند از سن و از تو ۵۵۵ اول بفتح اول بمعنی با باشد که بعربی مع گویند

۵۵۵ اول بفتح اول بمعنی پس باشد چنانکه اگر کسی را گویند اداج برود

معنی آن باشد که پس برود ۵۵۵ اول بمعنی ضایع و نابود باشد

۵۵۵ اول بفتح اول و ثالث بمعنی ضایع و نابود باشد ۵۵۵ اول بفتح

اول و ضم بای فارسی بمعنی ارزش باشد یعنی از او هرگاه که گوید ارزش گرفتن مع از او

گرفتن مع قضا ۵۵۵ اول و کاف فارسی بمعنی هنگام و وقت باشد ۵۵۵

اسور بفتح اول و ضم ثالث بمعنی پریر و راست که روز قبل دیروز باشد

۵۵۵ اول و ثانی بفتح اول که رابع و خامس بمعنی ارد و پشیمانی است

که روز سیم از هر ماه فارسی و ماه دوم از سالهای فارسی باشد ۵۵۵ اول

۱۰ اول و ثانی بفتح اول و خامس و ضم ثانی بمعنی امرداد است که روز هفتم از ماهی

فارسی و ماه پنجم از سالهای فارسی باشد ۵۵۵ اول و ثانی بفتح اول نام روز

پست و پنجم از ماهی فارسی باشد ۵۵۵ اول و ثانی بفتح اول نام روز سی ام است

از امانی فارسیان ۱۳۱۱ اینود بفتح اول و رابع و ضم ثانی نام

روز اول پنجمه و لغت خمس مرقه فارسیان باشد ۱۳۱۲ اشتود

بضم اول و فتح ثالث و رابع نام روز دویم خمس مرقه فارسیان ۱۳۱۳

اردک بفتح اول و ثالث و کاف عربی بمعنی یک است که عربی واحد گویند

۱۳۱۴ اردک بفتح اول بمعنی چهار است ۱۳۱۵ اسر یا بفتح اول و

کسر ثالث بمعنی ده است که اول مرتبه عشر است ۱۳۱۶ انبام بفتح

اول بمعنی اوام است که قرض و دین باشد ۱۳۱۷ اکوبج بفتح اول و

ضم کاف فارسی و کسر ثالث بمعنی هرگز است یعنی هیچ وقت هیچ زمان باشد

مشله اگر که گوید که هرگز نخواهم کرد یعنی هیچ وقت هیچ زمان نخواهم کرد ۱۳۱۸

بفتح اول و ۱۳۱۹ اداری بفتح اول و کسر رابع بمعنی همه و تمام و سایر باشد ۱۰

۱۳۲۰ اقدم بفتح اول و ضم ثالث بمعنی آخرین که مقابل اولین است باشد

۱۳۲۱ اهلش بفتح اول بمعنی استواری و پرهیز کار باشد ۱۳۲۲

- ارمیشث بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث چیز باشد که از همه کاری باز مانده و مطلق شده باشد چنانکه هیچ جای آید و رفت نتواند کرد و خود را بجزر نتواند زد و دست بجزر نتواند گذاشت و باین مناسبت ز نیکه بچه مرده زاینده باشد ارمیشث گویند چه آن زن نیز موافق قانون دین زرتشتی از همه کار و کردار ممنوع است و همین مناسبت آن حوض و تالاب دیگر که ویرانیکه یکجا ایستاد باشد آن آب را ارمیشث گویند **سید ابوبار بفتح اول بمعنی یار و مدد کار و ابوبار بمعنی یار و مدد کار باشد** **سید** **افکره** بفتح اول ثانی اسم دستور بود در آشنیدن و آشنیدن در رنگ و نذیراد ظاهر است **سید** **ابو جش** بکسر اول و فتح اول بمعنی کوشش و جهد و سعی باشد در امری =
- ۱۰ **سید** **استیکان** بفتح اول و کسر ثالث و کاف فارسی بمعنی دارین که دنیا و آخرت باشد آمده **سید** **ارود** بفتح اول بمعنی نزدیک باشد و شکفت نیز آمده **سید** **اندرو** بفتح اول بمعنی اگر که بحرپسحاب گویند و سیال بالا نیز آمده که مراد

از جوف کره ارض و کره قمر باشد و معنی ثانیه مشکوک فیه است معنی آن «

اروند بر وزن سو کند بمعنی شان و شوکت باشد و باقی در قاطع معنی آن «

از آن بفتح اول بمعنی دهنه و استودار است

۱۱۱۱ بیان بکسر اول بمعنی خورشید است که آفتاب باشد ۱۱۱۱ بام

بامداد تخفف بام دارد است که صبح بگاه باشد و باقی در قاطع ۱۱۱۱ بخت بفتح اول

بمعنی نصیب و طالع باشد ۱۱۱۱ بیلای بکسر اول بمعنی چاه آب باشد

که بعرب بیکر گویند ۱۱۱۱ بکم بکسر اول بمعنی زمین و بوم باشد ۱۱۱۱ بیتا

۵ بکسر اول بمعنی خانه که بعرب بیت گویند ۱۱۱۱ ببا بفتح اول بمعنی در خانه

که بعرب باب گویند ۱۱۱۱ بد بفتح اول و ثانی بمعنی بیع که فروختن باشد

از بعضی کسان شنیده شد بمعنی باغ وستان نیز بظن رسید ۱۱۱۱ العلم

۱۱۱۱ بکسین بفتح اول و کسر کاف فارسی بمعنی گوشک بکون شایه است

که بنای بلند طبقه دار را گویند و بعرب قصر خوانند ۱۱۱۱ بوجینا بضم اول

۱۰ و کسر ثالث بمعنی خیار است و آن میوه است مشهور که هندی گکر خوانند

۱۱۱۱ بعید ببا بفتح اول بمعنی باده که شراب باشد ۱۱۱۱ و اباده همان شراب است

۱۱۱۱ بسم بفتح اول بمعنی خوش و خوب و نفع باشد ۱۱۱۱ و لید بکسر اول

و کاف فارص عربی بمعنی تره باشد و آن سبزیست که با طوام خورند عموماً

کنند تا باشد مخصوص که بعربی کرات گویند بشدیدی را می پی نقطه عکس

بزرگ بفتح اول تخم زراعت را گویند مطلق **بزرگ** بیل بوسیله

اول و شایسته منقطع بمعنی خیار بادرنگ و بمعنی ترنج که بعربی اترج گویند نیز آمده

۱۱۴۱۱۵۱ بزرگ ناته بفتح اول و خامس و سادس در فرنگ پهلوی بمعنی ۵

پرستن بفتح اول نوشته است یعنی پریدن و طیران نمودن **بزرگ**

بان بریتیا بفتح بای ثانی و کسر بای ثالث بمعنی پیل که فیل باشد و آن حیوان است

مشهور **بزرگ** و **بزرگ** بر خون و بر رود در هر دو لغت بفتح اول بمعنی پازن است

که بزرگو می باشد ۱۱۵۱ بزرگم اول بمعنی بزرگ است که بنزدیک بر گویند **بزرگ**

۱۰ بزرگ بفتح اول و کسر ثالث بمعنی گوشت است که بعربی لحم خوانند ۱۱۵۱

بزرگ بفتح اول و کسر رابع بمعنی جوز است که موضع مخصوص زنان است

۱۱۵۱ بزرگ بفتح اول و رابع و اخفای نمی هوز بمعنی زونی باشد بضم اول

یعنی زانو خواه از انسان باشد یا حیوان بعربی ترکیب کنید **۱۳۴** و

۱۳۵ براد بفتح اول برادر بمعنی برادر است که بعربی اخ گویند **۱۳۵** «

بنشین بکسر اول و فتح ثالث بمعنی پس بضم اول یعنی پس که نقیض دختر است «

۱۳۶ بنشین بکسر اول و تقدیم نون و بر تایی قرشت و فتح سیم بمعنی دختر

بضم اول یعنی دختر که نقیض پس است **۱۳۷** بنشین بضم اول و سکون

ثانی و فتح بای فارسی و سیم بمعنی خود است با و او مود و له یعنی او چنانکه گویند

خود دارند یعنی او دارند و بمعنی ذات و نقیض غیر هم آمده است چنانکه گویند «

فلا نی خود را چنین و چنان میداند یعنی ذات خود را نه دیگر را و باقی در قاطع

۱۳۸ بیتانه بکسر اول و اخفای نای هوز بمعنی بیگانه است که بعربی

اجنبی گویند **۱۳۹** بولند بضم اول و فتح ثالث بمعنی بلند است که «

نقیض پست باشد **۱۴۰** بر بیتا بفتح اول و کسر ثالث بمعنی دس پر است

یعنی بسیار دس و دس داین مرکب است از دس و پر چه دس بضم اول

بمعنی لپار آمده است ۱۹۱ بانوی

است ۱۹۲

بان بش بضم رابع بمعنی کنجور یعنی خزینه دار است ۱۹۳ بخن فتح اول و کسر ثانیه

یعنی بنده که نقیض آزاد است ۱۹۴ بهونتن بفتح اول و رابع بمعنی

کردن که عربی فعل گویند بهیونید کنید بهیونم کنم ۱۹۵ بهونتن بفتح

اول و کسر رابع بمعنی کریستن باشد یعنی کریه کردن بهیونید کریه کنید بهیونم کریه ۵

کنم ۱۹۶ بخن بفتح اول و ثالث بمعنی بخشیدن و عطا فرمودن ۶

۱۹۷ بهونتن بفتح اول و سادس و ثامن و کسر واد و خم های

بهوز بمعنی خواستن و خواهش نمودن است بهیونید بخوانید بهیونم خواهم

۱۹۸ بنا بکسر اول بمعنی حرف مفرد با است که آفاده معنی امر میگوید مثله

در پہلو ہر گاہ کے گوید بنا بهیون معنی آن باشد کہ بخوار و بطلب ۱۹۹ ۱۰

نجیب بفتح اول و اظهار هر دو یا می عطی بمعنی اندر است کہ نقیض بیرون باشد

۱۹۹ با تر کسر ثالث بمعنی پس کہ ضد پیش است ۲۰۰ بنا بکسر اول

- بمعنی ماه باشد که بحر پسر کویند بمعنی و بمعنی
- باتما هر و بتما هر در هر دو لغت بکسر نمی هوز بمعنی پس فردا باشد بمعنی
- په این بفتح اول بهار است که بحر پسر کویند بمعنی پسر بکسر اول و
- فتح ثالث کلمه موضوعه است بجهت عدد ده هزار باقی در قاطع بمعنی »
- ۵ بد بفتح اول بمعنی بد است که مقابل نیک است بمعنی بون بضم اول بمعنی بن
- بضم اول است که بنیاد و پایان و سیخ درخت و انشای هر چیز است بمعنی
- بتیا بفتح اول بمعنی سینه است که صدر باشد بمعنی بوندی بضم اول و
- و سکون نون بمعنی تمام و کمال و بمعنی نیک و خوبی نیز آمده و بیندی نیز»
- همین معانی را شامل است بمعنی بر سینه بر بفتح اول بمعنی »
- ۱۰ آفریننده و پدید آورنده باشد و بر سینه بمعنی آفرید و پدید آورد بمعنی
- بای بروزن نامی بمعنی خالص و آرزو و مراد دهنده باشد بمعنی بوختار
- بضم اول بمعنی پاسبان و حافظ و نگاه دارنده بمعنی بر سینه بر بفتح اول بمعنی

را بنما و دلیل است و بمعنی بجا آورنده نیز آمده که کتابت از شناختن و دانستن

و بفعل آوردن باشد

باب الحیا

۱۵۱۵ پیک بفتح اول و کاف فارسی بمعنی با مراد که جمع پگاه باشد و کوچ

که میوه است مشهور در ایران و خوشه خرم را نیز گویند باقی در قاطع ۱۵۱۶

۱۵۱۷ پیاز همان پیاز است که برادر سیر باشد ۱۵۱۸ پیک بفتح اول

و سکون کاف فارسی کا و رس که غله است مشهور که بهندیر جوار می گویند

۱۵۱۹ باقی در قاطع ۱۵۲۰ و پرستوک بفتح اول ثانی پرنده است مشهور که بخرپه

خطاف خوانند ۱۵۲۱ پرک بفتح اول و سکون ۱۵۲۲ پرست بفتح اول و

ثانی هر دو لغت بمعنی پریدن است باشد ۱۵۲۳ پیل بمعنی خیل است

۱۵۲۴ پازین بکسر ثالث بزکوهی ۱۵۲۵ پیه بکسر اول و اخفای

نمای هنوز چربی حیوانات باشد و بهمین اِیلا بمعنی پی که بخرپه عصب

۱۵۲۶ گویند آمده ۱۵۲۷ بوسمن بفتح اول و فتح هر دو میم بمعنی دهن است

۱۵۲۸ و ۱۵۲۹ پیرا بفتح اول و سکون ثانی و پیر بفتح هر دو

بای فارسی بمعنی خایه و خصیه آن و سایر حیوانات باشد ۱۵۳۰

و ۵۵۵ پر بای د پربا در هر دو هر دو لغت بفتح اول بمعنی زیونده است

که بپر پی ذی حیات گویند ۵۵۵ بد بکسر اول بمعنی پدر است ۵۵۵

پزند بفتح اول و ثالث بمعنی فرزند است ۵۵۵ پس بضم اول پسر است

و ۵۵۵

۵۵۵

پرستار بفتح اول و ثانیه خادم و خادمه باشد ۵۵۵ و ۵۵۵

پشیا و پرشیا هر دو لغت بفتح اول بمعنی سوار باشد که نقیض پیاده است

و ۵۵۵ ۱۹ سچ بفتح اول و ثالث و رخفای نمایی هوز

و ۵۵۵ بیدام بفتح اول بمعنی پیغام است ۵۵۵ یا شمار بمعنی تعجیل

و شتاب است و در فرینک پهلوی یا دیما هم بمعنی تعجیل و شتاب نوشته و هم

بمعنی زندان که بهندیر بند بخانه گویند نوشته است و الله اعلم ۵۵۵ و ۵۵۵ ۱۰

پادفراس بفتح ثالث و رابع پادفراه است که جزا و محافات بدر باشد و در

برهان قاطع پاره فراه بای عربی و اسقاط الف ثانی باین معنی رقوم است

۱۳۵۵ هجری قمری پتیار و پدیسار در هر دو بفتح اول بر سر کا رفتن و قبل
 از این شروع در آن شده باشد ۱۳۵۶ هجری قمری پتا بفتح اول همان معنی پدیسار
 است و موبدان ایران طوام و شرابی را که یوزدا سرکراں نتوانند خوردن
 مثل طنج بهدینان آنرا پستاگویند و بهندی اینجا بون خوانند با خفای نون
 ۱۳۵۷ هجری قمری پانه بروزن دانه بمعنی پناه و حمایت باشد و سایه هر چیز را نیز گویند
 همچون پناه دیوار یعنی سایه دیوار ۱۳۵۸ هجری قمری پتوک بفتح اول بمعنی توانا و قادر باشد
 در انحاء حاجات و انصرام امور دنیوی و دنیایوی و بمعنی دین پشروه که جوایمی
 راه دین باشد نیز آمده و بهمین املا پدوک و فتوک و فدوک نیز شاید خوانند
 و در معنی تفاوت نمیکنند و پتوکی بمعنی قدرت و توانا باشد

۱۱۴۱۲۳۴ تتر و تثنی بفتح اول و خامس بمعنی باریدن باران باشد

تثنی بکسر اول بمعنی کل است که خاک آب آینه باشد و بعرچه طین گویند

۱۱۴۱۲۳۴ تثنی بکسر اول انجیر است که میوه است مشهور و در بعضی نسخ

سکون بفتح اول و ضم کاف فارسی نیز بمعنی انجیر دیده شد و بعرچه نیز تثنی گویند

۱۱۴۱۲۳۴ تک بفتح اول و سکون کاف فارسی بمعنی خرا باشد که بعرچه تمر گویند ۵

۱۱۴۱۲۳۴ کوا و کوه تیره بفتح اول و کسر کاف جمع تیره است که بمعنی سبزه ها که با طوام

خورند باشد و ۱۹۱۵ تره مغر آنت ۱۶۱۵ تو ما بضم اول سیر است

که برادر پیا ز باشد و بربی نوم کویند ۱۷۱۵ تم بضم اول و ثانی بمعنی تخم "

زراعت و میوه باشد ۱۸۱۵ تنبا بکسر اول گاه باشد که خوراک

حیوانات و بربی بتن کویند ۱۹۱۵ تنکو ز یا بفتح اول و ضم کاف

۵ فارس و کس خامس بمعنی پرند باشد عموما ۲۰۱۵ تیز تیزنا و ر یا بفتح اول

و خامس و سکون ر می بهلمه بمعنی خروس باشد که بربی دیک کویند "

۲۱۵ تلمن بفتح اول و ثالث بمعنی روباه که جانور است محیل و مکار

و بمعنی پنی که بربی الف کویند نیز آمده است ۲۲۵۱۵ تلتما بفتح اول

و ثالث غرس است که بربی دب کویند ۲۳۵۱۵ تشمین بفتح اول

۱۰ و ثالث در رابع بمعنی توره که بشغال مشهور است بندر کوله کویند ۲۴۱۵

و ۲۵۱۵ تورا و تونا بضم اول دهر و لغت بمعنی کا و که بربی بقر کویند "

۲۶۱۵ تسوبر بفتح اول در رابع بمعنی خوک باشد ۲۷۱۵ تیب

- بکسر اول آهوا باشد و بعر بی ظبی گویند ۱۱۳۵ تلها بفتح اول بمعنی په
- که بعر بی شخم خوانند ۱۱۳۶ تون بفتح اول و ثانیه بمعنی تن باشد که بعر بی
- جسم گویند ۱۱۳۷ تنوار بفتح اول و سکون کاف کون باشد که بعر بی
- مقعد گویند ۱۱۳۸ تو پانی بضم اول بمعنی توانای و طاقت باشد ۵
- ۱۱۳۹ تک بفتح اول و کاف فارغ بمعنی نیو که پهلوان و کرد و دلیر باشد ۵
- ۱۱۴۰ تیج بکسر اول بمعنی تند و تیز باشد مثل شمشیر و خنجر و کار و غیره ۱۱۴۰
- تو تا بضم اول طوطی که پرنده است مشهور و تن که جسم آدمی و سایر حیوانات
- باشد شاید اصح این معنی است ۱۱۴۱ تنه بفتح اول و ثانیه و اخفای های هنوز
- ۱۱۴۲ تنی بفتح اول طسوج است که یکمصر از پست و چهار
- ۱۱۴۳ حصه کز بار شد و آنرا انگشت نیز گویند و بمعنی پیراهن نیز آمده ۱۱۴۳ تو پا ۱۰
- بضم اول بمعنی مطلق جامه باشد که بعر بی ثوب خوانند و بمعنی سیب نیز آمده که
- میوه است ۱۱۴۴ تا با بمعنی زر باشد و طلا نیز گویند ۱۱۴۴ آکر و نتن

بفتح اول بمعنی سختن یعنی سنجیدن باشد مکر و نید سنجید و مکر و نهم سنجیم

۱۴ کلمه ۱۱۳ تبلون تن بفتح و کسر خاص بمعنی شکستن باشد تبلونید

شکنید تبلونم شکنم ۱۵۶ شمن بفتح اول و ثانیه و کسر ثالث بمعنی

آلوده باشد یعنی آلوده و آلودگی و غالباً در پرله‌پوری این لغت اشاره به عالم آخرت

آمده ۱۶ تیر کبر اول و نام روز سیزدهم است از ماهی فارسی و نام

ماه چهارم باشد از سال فارسی و باقی در قاطع ۱۷ کلمه تترابفتح اول و

ثالث بمعنی تابستان است و آن مدت بودن آفتاب است در برج صیفی

۱۸ کلمه دودبضم اول بمعنی رویم است چنانکه گویند اول و دوم و سوم

۱۹ کلمه تلین بفتح اول و کسر ثانی دورا گویند که بعد از عدد یک می‌آید و

۲۰ کلمه بربیی اثنین گویند ۲۱ کلمه تلتا بفتح اول بمعنی سه است که بربیی ثالث

گویند ۲۲ کلمه توینا بضم اول و فتح ثالث بمعنی هشت است که بربیی ثانی

گویند ۲۳ کلمه تشا بفتح اول بمعنی نه که بربیی تسع گویند ۲۴ کلمه سوم

بکسر اول و ضم ثانی بمعنی چهارم آمده و این خلاف قیاس است چه باین

نم باشد «۴۱۳۴» تهنوتی بفتح اول درابع و خامس و ضم ثانی بمعنی آرتن

یعنی آسیدن که غله را در آسیاب آرد کردن باشد «۴۱۳۵» تروینیدن

بفتح اول و سابع و کسر ثالث بمعنی نابود و چیر کردن و شکستن آمده «۴۱۳۶»

تخمه بضم اول بمعنی اصل و نژاد است و بمعنی چهره و صورت نیز آمده « ۵

باب الحکم

وحد ۱۱ جاتن بکسر و فتح تائی قرشت هر دو طریق درست است بمعنی

ایزد بکسر اول و ثالث نامیست از نامها باریتوالی جل شانہ و بر جمیع فرشتگان

نیز اطلاق میکنند بهین ایزد و سرورش ایزد و آشتاد ایزد و باقی قس علی

ذکر بعد ۱۲ جدس بفتح اول و ثالث بمعنی بخت و طالع باشد بعد

۵ جوی بمعنی اول نرو جوی باشد بعد ۱۳ جیناک بکسر اول و کاف عربی بمعنی

جایی و محل و مکان باشد بعد ۱۴ جلا بفتح اول جمع تره است و آن چیرالت

از قسم سبزر که با طعام خورند بعد ۱۵ جیبا و جیبا در هر بکسر

اول بمعنی همیزم که بغریه حطب گویند و در برلمان قاطع بحج عربی نوشته بود ترقیم

یافت اما در فرنگ پہلو بحج فارس مرقوم است ان الله در باب چم فارس

۱۰ نیز مرقوم میشود بعد ۱۶ جمنابفتح اول بمعنی شتر است که بعربی حمل و بعبر گویند

بعد ۱۷ جلتا بفتح اول بمعنی پوست باشد خواه حیوان خواه درخت و غیره و بعربی

جلد گویند بعد ۱۸ جیا بفتح اول و کسر ثانی بمعنی رک است

که بحر بی عرفا گویند به قسم ۱ جودان بضم اول بمعنی جران و برنا باشد که

بحر بی شایب گویند به قسم ۲ جامه بفتح اول و ثالث و اخفای می یوز

به کسبو جولا به بضم اول بمعنی بافنده

باشد به قسم ۳ جوجن بضم اول و کسر ثالث بمعنی زوزن است بکسر ثالث

یعنی درم که آن چهل و هشت حبه است (روزن به کسبه جار را بفتح اول ۵

و ثالث و رابع بمعنی سنگ است که بحر بی حجر گویند به قسم ۴ ۱۱۴۱ جملونتن

بفتح اول و ثالث و ضم رابع و به قسم ۵ ۱۱۴۲ جمنونتن بفتح اول و خامس گفتن

است جمنونم و جملونم کویم جمنونید جملونید گوید به قسم ۶ ۱۱۴۳ جتیونتن

بفتح اول و ثالث و تگ بمعنی نشستن است که مقابل ایستادن باشد جتیونید نشینید

و جتیونم نشینم به قسم ۷ ۱۱۴۴ جتیونتن هم بمعنی نشستن که نقیض ایستادن ۱۰

است به قسم ۸ ۱۱۴۵ جکیمونتن بفتح اول بمعنی ایستادن که عکس نشستن

است جکیمونید استید جکیمونم ایستم به قسم ۹ ۱۱۴۶ جاتونتن بضم ثالث

و فتح سادس بمعنی آوردن که عکس رفتن باشد جاتونید آید جانوغم آیم »

جمع ۱۱۴۱ جاتونان بفتح خامس و ضم کاف فارص و فتح نون

و تا بمعنی آوردن باشد که مقابل بردن باشد جاتونید آورید جاتونوغم آوریم

جمع ۱۱۴۱ جاتونان بضم ثالث و فتح خامس و سادس بمعنی داشتن

۵ جاتونید دارید جاسونوغم دارم جمع ۱۱۴۱ جاتونان بضم اول و کاف

فارص و فتح خامس و سادس بمعنی استدن یعنی گرفتن جاتونید ایستانید

کک جاتونوغم ایستانم جمع ۱۱۴۱ جاتونان استدن یعنی گرفتن جاتونید

گیرید جاتونوغم گیرم جمع ۱۱۴۱ جاتونان بمعنی آوردن یعنی آوردن که عکس

بردن باشد جمع ۱۱۴۱ جاتونان بمعنی بودن جاتونید بید بجا یعنی باشید

۱۰ و جاتونوغم بسم یعنی باشم جمع ۱۱۴۱ جاتونان بفتح اول و ثالث و خامس

و سادس و سکون کاف عربی بمعنی اوزدن یعنی زدن جمع ۱۱۴۱ »

جیاتونان بفتح اول و سادس و سابع و کسر ثانی و ضم رابع بمعنی مردن که نقیض

زنده بودن است باشد چیتونید میرید چیتونم میرم بقیه ۱۱۳ و ۱۱۴

جکتیون تن بفتح اول و سکون کاف خارج بمعنی نوشتن و کتابت کردن باشد

جکتیونید نویسد جکتیونم نویسم جاور بفتح اول و ثانی در

فرنگ پهلوی بمعنی چار نوشته و ترجمه کرده که یار و مرتبه چنانکه گویند یکبار

کفتم مراد آن باشد یکبار دیگر تبه کفتم و در هر برهان قاطع بمعنی لفظ جاور ۵

حال نوشته اگر کسی گوید چه جاور دارم غرض آن باشد که چه حال دارم و جاور

کردن بمعنی تغییر و تبدیل در آن نوشته از اینجا معلوم میشود که جاور بمعنی

تغییر و تبدیل باشد والله اعلم بالصواب چه ۱۱۵ جوید بفتح اول و کسر

ثانی و ۱۱۶ جید بضم اول هر دو لغت بمعنی جدا کردن ترجمه علیحدہ باشد چه ۱۱۷

جوم بفتح اول و ثانی بمعنی روز که بفریبی بوم گویند و در بعضی نسخه پهلوی ۱۰

بوم نیز نوشته اند که بمعنی چهار باشد چه ۱۱۸ جاوریدان بکسر ثالث

بمعنی همیشه داریم و آنچه همان باشد چه ۱۱۹ جوبال بضم اول

اول و جوال بضم اول و الف ممدود بمعنی دوال است که تسمه رکاب و غیر

آنها گویند چرم حیوانات را نیز گفته اند ۱۱۶۹ حیوان بفتح اول بمعنی هیرین

مال و خوراسنه باشد و بمعنی آتش نیز آمده و بمعنی طاعت و عبادت نیز آمده

است و جیدین نیز بمعنی هیر است که مرقوم شد

چیدرا باشد مثل کل چیدرا چیدروند چیدرا چیدروند چیدروند چیدروند ۵۱۹ «
 چو و بضم اول بمعنی مطلق چوب است که بو پے خشب گویند

باب النخا

سے ۳۵ خدا بضم اول نام ذاتی حضرت حق تعالی جل شانہ و بمعنی صاحب

- و مالک نیز آمده است ۱۲ خره بفتح اول و ضم ثانی اطهار نامی هنوز بمعنی نور
مطلق باشد و بعضی بضم اول و فتح ثانی و اخفای نیز گفته اند و باقی در قاطع
است ۱۳ خر بضم اول آفتاب عالم است و بکسر اول بمعنی خونی و خوشحالی باشد
است ۱۴ خورشید بضم اول و کسر ثالث بمعنی آفتاب است ۱۵
خریزه بفتح اول و کسر ثالث بمعنی خرپوزه است ۱۶ خارش بکسر ثالث
و سکون راء و حاس بمعنی خورش است که بفریبی طعام گویند ۱۷
خر بفتح اول و ثانی انگبین که انگبین باشد و بفریبی عمل گویند ۱۸
خیک بکسر اول و کاف عربی بمعنی مشک است خواه مشک آب خواه مشک
روغن و غیره ۱۹ خا و ن بفتح ثالث بمعنی سک که بفریبی کلب گویند
۲۰ خال بضم ثالث بمعنی خرس بکسر اول بمعنی همان جانور مشهور
که بفریبی دب گویند ۲۱ خرا بفتح اول و ثالث بمعنی خر که بفریبی حمار گویند
۲۲ خوک بضم اول و کاف عربی بمعنی گراز که بفریبی خنزیر خوانند ۲۳

- در وزن باشد و بمعنی آسانی و سهولت نیز آمده و خاره بیوا و بمعنی خارا
 است که آن پارچه باشد موجود از بقیمتی و سنگ خارا نیز گویند که سخت سنگ
 باشد و وزن را نیز گویند که نقیض مرد است بمعنی ۶ خاوم بضم سالت بمعنی
 میوه نوبر و بمعنی خوش مزه و خوش طعم و لذیذ نیز باشد بمعنی ۷ و بمعنی ۸
 خاور بفتح ثالث و خاور بفتح ثالث بکسر رابع بمعنی خالق و آفریدگار باشد ۵
 و بمعنی تحمل و بردبار نیز آمده بمعنی ۹ خاشه بمعنی حد و بغض و کفر
 باشد بمعنی ۱۰ خاور و پروان داور اسم است از اسم الله تعالی و بمعنی آن
 آفریدگار باشد بمعنی ۱۱ خالص خالق گویند و بمعنی بردبار و درگذرنده و تحمل
 نیز آمده و هست مشرق را که محل طلوع ستارگان است نیز گفته اند بمعنی ۱۲
 خشته و میزند بفتح اول و میم و خم های پیوز کلمه بکر کب از خشت و میومند
 بمعنی آن باشد که صاحب نفع و فایده و خوبی و خوش و خشنایا میومند نیز
 بهیچ بمعنی آمده

ثُمَّ جَاءَ — در میان بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و رابع ثَمَّ و دراء

بفتح اول و ثالث فَجِئَ در یا و بفتح اول هر سه بمعنی دریا است که بحر بی

بحر خوانند ثَمَّ — دما بفتح اول بمعنی رود که رودخانه عظیم و آسپال باشد

ثُمَّ جَاءَ — دسک بفتح اول که ثانی و کاف عربی بمعنی زمین است فَجِئَ

دالک بکاف فارسی بمعنی سیوه که جمع سیوه باشد و ایوب دکنیا بفتح اول

و کاف عربی و که ثالث بمعنی مک بفتح اول و کاف فارسی نخل خرم باشد

فصل پنجم دامن بفتح ثالث بمعنی عقاب است و آن پرنده است فلیس

دینا بکسر اول بمعنی کرک که دشمن کوفتند است و بعر بی زبک کوفتند و فلیس بمعنی

دبرید بضم اول و کسر ثالث بمعنی خوک که خنزیر باشد و فلیس بمعنی دینا بفتح اول

بمعنی خون که بعر بی دم کوفتند و و کاف بکسر اول و کاف عربی بمعنی ریش

که بعر بی لجمت کوفتند و دیم دشمن بضم اول و فتح رابع بمعنی شکم که بعر بی

بطن کوفتند و دیم دخت بضم اول بمعنی دختر که بعر بی بنت باشد

و فلیس بمعنی دخیوید و دخیوود در هر دو لغت بفتح اول و خامس و ضم ثالث

بمعنی شهریار باشد که شاهنشاه عمر خود باشد و کلا نتر و بزرگ شهریار نیز کوفتند

و بعر بد آتش بر ستار نیز باشد و بمعنی اخیر درین زبان مدعیه بود مشهور است

و دستور بفتح اول و خامس و ضم ثالث بمعنی دسور که راه نما و

وزیر باشد و راه و رسم را نیز کوفتند و دینا بکسر اول و دیم و دیم

دادستان بکسر رابع بمعنی حکم و فتوی باشد و کتابت از یاد شاه نیز هست

در لغت ثانی ۱۱۴۱ داتو بر بضم ثالث و فتح خامس بمعنی داور است .

که نام خدای تعالی است و پادشاه عادل و پرستش کنند نیز گویند بمعنی کید

پس خصمین حکم باشد بمعنی دوبر بضم اول و فتح ثالث بمعنی شمشیر است

قد ۱۱۴۲ دقلین بفتح اول و کسر کاف فارسی بمعنی رپر است که منش و تولید

باشد و دقلینی بمعنی دپر است قس ۱۱۴۳ دابا بمعنی زرو طلا است ثود ۱۱۴۴ قلم

درستکروب بفتح اول و ثالث و سکون کاف فارسی و ضم خامس بمعنی پشته

مع شتاب و تعجیل باشد ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ دجیمون تن بضم اول و رابع و کسر

نون و فتح تایی قرشت بمعنی کامیدن بمعنی خراستن و خوار شدن نمودن .

باشد دجیمونید کامید دجیمونم کام قس ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ دابون

بفتح اول و ثالث و کسرون بمعنی خندیدن باشد دابونید خندید دابونم

خندم قس ۱۱۴۹ درونان بفتح اول و ضم ثالث بمعنی بردن که مقابل

کردن باشد درونید برید درونم برم دژ و قس ۱۱۵۰ در بفتح اول

- و دده بفتح هر دو دال و اخفای تا بمعنی سبع که جانوران درنده و ضاره باشند
- عموماً **الف** ۱۱۳۱ دار و نون بفتح ثالث و سابع و ضم رابع بمعنی ترسیدن
- و هر اسید از دار و نون ترسند دار و نون ترسم **فصل** ۱۱۳۲ دار و نون بفتح
- نون و ا بمعنی دادن که مقابل گرفتن است دار و نون دهید دار و نون دهم **لا**
- دک بفتح اول و کاف عربی بمعنی آن که اشاره بچیز که دور و غایب از نظر
- باشد از غیر ذوی العقول **فصل** ۱۱۳۳ دار و نون بفتح اول و کسر الف و سکون
- یا و نون بمعنی اندر است چنانکه گویند اندر خانه و اندر باغ و شلنگ
- لا** بفتح اول و کاف فارسی بمعنی کرا که بوی غالی گویند **لا** و
- دک بفتح اول و کاف عربی بمعنی پاک که بوی ظاهر گویند **فصل** ۱۱۳۴ دیک
- بکسر اول و کاف فارسی بمعنی دیروز است که بوی پست گویند **فصل** ۱۱۳۵
- دما بفتح اول بمعنی زمان است که هنگام و وقت باشد **فصل** ۱۱۳۶ دستان
- بفتح اول و ثانی بمعنی دستان است که بوی شفا گویند **لا** و د بضم اول


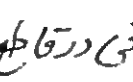
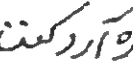
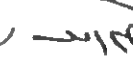
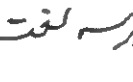
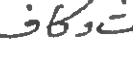
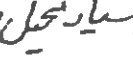
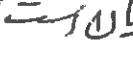




بمعنی دوم است اگر گویند دد بار کفم مراد آن باشد که دوم بار کفم دو بار کفم —

داد مس بفتح میم بمعنی پرست که متقابل جوان باشد دو بار کفم

اول بمعنی دوال است که تسمه لکام و غیره باشد

باب الراو

۱۳۲ رود بنغم اول بمعنی رود آب است رود بنغم اول رود تاک بنغم اول و فتح

- ثالث وکاف عربی بمعنی روستا باشد یعنی ده که مقابل شهر است و برپا
- کریمه گویند باقی در قاطع  راس بروز را پس بمعنی راه است که برپا
- طریق گویند باقی در قاطع  رک بفتح اول بمعنی آسیاب است که در آن
- کنندم و جو و غیره آرند و آنرا آسیاب گویند  روستا بضم اول
- و کسر ثالث  روستا بکسر اول و ضم ثانی  روستا بضم اول ۵
- و سکون هم هر سه لغت بمعنی ازار است که برپا رمان گویند  راک بفتح ثالث و کاف فارسی بمعنی  روباها است
- که حیوان است بسیار محیل و مکار  راکا بکسر اول و فتح ثالث و کاف
- عربی بمعنی مادیان است که ماده اسپ باشد  ریغ بفتح اول بمعنی رک است
- که برپا عرقا گویند و علامت عدد هزار که برپا الف گویند نیز آمده است  ۱۰
- ر را بفتح اول بمعنی کوشی است که برپا اذن گویند  ردکا بفتح اول و ثانی
- و کاف عربی بمعنی راست است که مقابل دروغ است  ریسمان بفتح اول

- و کسر ثانی و رابع و فتح خامس بمعنی دل است که بعربی قلب خوانند که ۱۰۰۰
- و که یسع رپها بفتح اول و رپها بفتح اول و کسر ثانی بمعنی رید بکسر اول و فتح
- ثالث ریدک است که پس از در پریش و غلام مقبول باشد که ۱۰۰۰
- رپها بفتح اول و کسر ثانی و یسع رپها بفتح اول و ثالث بمعنی کنیزک
- است که کنیز باشد و آن زن است که خدمتکار و پرستار زنان و بعربی جاریه ۵
- گویند و دختر و شیزه و بکسر را نیز گویند که ربا بفتح اول بمعنی بزرگ
- و عظیم باشد باقی در قاطع که ۱۰۰۰ رپها بمعنی بفتح اول و رابع و کسر ثالث
- بمعنی رهبر است که غلام و بنده و چاکر باشد که ۱۰۰۰ رسی بفتح اول بمعنی
- رهبر است که رقوم شد که ۱۰۰۰ و رکو کتا بفتح اول و رابع و ضم ثانی و هر دو
- کاف عربی بمعنی هوشیار است که تقیض پیوش باشد که ۱۱۰۰ رپها ۱۰
- بفتح اول بمعنی سپر است که بعربی جُنه گویند که ۱۰۰۰ رسی بفتح اول
- و کسر ثالث بمعنی نیزه که بعربی رسیح گویند که ۱۱۰۰ رانوتان بمعنی

دویدن است که رفتن باشد بتعجیل تمام را نونید دوید را نونم دوم «

که ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ریمونیدن بفتح اول و ضم بای فارس و یسم ثانی و فتح

یسم اول بمعنی آوردن است که مقابل بردن است ریمونید آوردید ریمونم

آوردم که ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ رستونن بفتح اول و سادس و سابع بمعنی انداختن

و افکندن است رستونید اندازید رستونم اندازم ۵ ر بفتح اول بمعنی

من است که بر پی انا گویند که رک بفتح اول و سکون و کاف عربی بمعنی

تو باشد که بر پی انت گویند که روس بضم اول و فتح ثالث بمعنی ما باشد

که بر پی نحن گویند که روم بفتح اول بمعنی شما که بر پی انتم گویند «

که ریج بفتح اول و کسر بای تحتانی بمعنی منج است بفتح اول و کسر ثانی و

این لغت که در پهلوی استعمال میکنند مراد آن باشد که منم و من آنرا ۱۰

اگر گویند ریج دایون یعنی بمنهم برده یا آنرا بمن برده الله اعلم که ۱۱۳۹

رکوس بفتح اول و رابع و ضم کاف فارس بمعنی ام است بفتح اول ضمیر مستکرم است

- و مرک استعمال کنند چنانکه گویند جامه ام و خامه ام گفته ام و سیم
- رگو نشان بفتح اول و رابع بمعنی امثال بفتح اول یعنی ما و یا یا که ضمیر مستطعم
- مع الفریست لیسوق ریک بفتح اول و کسر یا بمعنی دیر است که نقیض نزدیک
- باشد و مدت استمدادیر نیز گفته اند که در برابر زود باشد چنانکه اگر گویند
- دیر است ترا ندیدم مراد آنست که مدت است ترا ندیدم گفته ام و تمی
- بفتح اول و فتح رابع بمعنی ابا و با باشد که بر پی مع گویند و بدون ترکیب
- نمی آید چنانکه باسن باش و ابا سن پیا ۱۳۵ رجعت بفتح اول و کسر
- ثانی
- لحد را بفتح اول بمعنی نه که تفسیر لای
- نقی است در عربی و لذ بعضی شنیده شده که بجای حرف اول لام است
- و شاید اصح باشد لحنه ر خا ر بفتح اول بمعنی باز و پس باشد بدون
- ترکیب گفته نشود اگر گویند ر خا ر بر و مراد آن باشد که باز و پس بر و ۱۳۶
- روید بفتح اول و کسر ثانی بمعنی نیست است که مقابل هست باشد گفته ام

رتتمین بفتح اول و ثالث و کسر رابع بمعنی ریدر است که اینجا دایم مکان

باشد که ۱۳۲ روین بفتح اول و کسر ثالث بمعنی پیش که تقیض پس باشد

که ۱۳۳ رو درین بضم اول و کسر ثالث و ضم میم بمعنی جاویدان و همیشه

باشد که ۱۳۴ در سفینا بفتح اول و کسر ثالث بمعنی پائیز است که فصل خزان

و ایام برک ویزان باشد و بحر پی خریف گویند که ۱۳۵ رشن بفتح اول نام ۵

فرشته است که رب النوع راستی و صداقت است و نام روز نهم باشد

از روزهای فارسی که ۱۳۶ رام نام فرشته است و نام روز پست و یکم از روز

های فارسی که ۱۳۷ رو باس بضم اول بمعنی روباه است

باب السرا

علی علیک زبیر با بفتح اول و ثالث آفتاب عالم تاب است و یقین
 زبیرا بکسر اول و کاف فارسی بمعنی یاد است که بعربی ریح گویند علیو .
 علی زرای بفتح اول و زره بفتح اول و کسر ثانی بمعنی دریا است که بعربی
 بحر خوانند علیو زبیرا بفتح اول و کسر ثالث زمین که بعربی ارض گویند
 و بود زو کا بضم اول بمعنی بازار باشد و زانا بمعنی تخم و پدر است
 عمو ما خواه تخم غله خواه تخم سیوه عجم زیت بکسر اول بمعنی زیتون است
 و آن سیوه است طرف مصر و شام بهم میرسد و از آن زوغن شیر میگیرند .

- ۵ کسر تا یلعد ز زرون قریا بفتح اول و ضم رای قرشت و کسر تایی فو تانی
 بمعنی مرغ است عموماً که پرنده باشد ۱۴۴۴ زنگو تا بفتح اول و کاف
 فارس و ضم لال بمعنی زنده پهل است ۱۴۴۵ زرا بفتح اول بمعنی خوک
 است که بعربی خنزیر خوانند ۱۴۴۶ زانی بمعنی زانو است اعم از دست
 یا از پای و بعربی زنا کار را گویند ۱۴۴۷ زیونده بکسر اول بمعنی جاندار
 است ۱۴۴۸ ذکر بفتح اول و ثانی بمعنی نر که مقابل ماده باشد و بعربی بازال
 منقوط است تناسل مرد را گویند ۱۴۴۹ زین بفتح اول و کسر ثانی بمعنی
 لبند باشد که نقیض کوتاه است ۱۴۵۰ زک بفتح اول بمعنی آن باشد که
 اشاره بچیز دور باشد مثل آنکس و آنچه می رسد زبا بفتح اول بمعنی می رسد
 ۱۰ زابا بمعنی زرو طلا باشد ۱۴۵۱ زوزن بضم اول و فتح ثالث درم است
 و وزن آن در قاطع مبرملا است ۱۴۵۲ زو بضم اول و کسر
 میم و اول فتح میم ثانی بمعنی قرض و وام است ۱۴۵۳ زریون تانه

بفتح اول و کسر ثانی بمعنی کشتن است که کشت و زراعت باشد زرمیتونید

کارید زرمیتونم کارم محکم ۱۱۳۱ زمر و نون بفتح اول و ثالث و ضم رابع

بمعنی سرودن و خواندن کبی کردن باشد زمر و نونید سراید زمر و نونم سرایم

محکم ۱۱۳۱ زرونن بفتح اول بمعنی خریدن باشد که تقیض فروختن باشد

۵ زرونید خرید زرونم خرم محکم ۱۱۳۱ زرهونن بفتح اول بمعنی زادن

باشد زرهونید زاید زرهونم زایم محکم زوم بفتح اول و کسر ثانی

بمعنی ام است بفتح اول که ان را به بنفس مکمل است و بدون ترکیب نمی آید

مثل خانه ام و جانانه ام یعنی خانه من و جانانه من محکم زیش

بکسر اول بمعنی اش بفتح اول بمعنی او و او را باشد که ضمیر غایب است چنانکه

۱۰ خانه اش و جامه اش یعنی خانه او و جامه او را محکم ۱۱۳۱ زیت بفتح اول

و کسر ثانی بمعنی ات بفتح اول ضمیر مخاطب است یعنی تو همچو خانه ات و کاشانه

ات یعنی خانه تو و کاشانه تو محکم زیم بفتح اول ام است بفتح اول ضمیر

مستکلم است و مرکب استعمال کنند، همچو جامه ام و خاوه ام و بمعنی مرا و هستم نیز

آمده همچو ام بده یعنی مرا بده و منم یعنی من هستم عکلاً ذکر بفتح اول و ثانیا

بمعنی از زان که تقيض کرانت عکله ۱۱ زر پین بفتح اول فصل زمستان

که بخری شتا گویند عکله ۱۲ زاسیاد اسم فرشته و نام روز پست و هشتم

از روزهای فارسیان عکله ۱۳ زرین بفتح اول بمعنی زرینه باشد و ۵

بمعنی سبز نیز آمده عکله ۱۴ زرکون یعنی چیز نیکه هم رنگ زر باشد چه کون

بمعنی رنگ آمده و سبز و تر را نیز گویند

باب السین

- ۱۳۳۱ استیا بفتح اول و سکون ثانی و ۱۳۳۲ ستا بفتح اول «
- ۱۳۳۳ ستها بفتح اول و سکون ثانی بمعنی کتبی است که عبارت
- لذسرای فانیست و ۱۳۳۴ سک بکسر اول بمعنی سرکه است که بوی خن
- کوبند و بزبان بهدینی ایران سنگ کوبند بکسر اول و زیادتیا تای
- ۵ قرشت و ۱۳۳۵ سب بفتح اول و ثانی و رابع و کسر خاس بمعنی بهی
- است که به مشهور است و بوی سفید کوبند و ۱۳۳۶ سیو بکسر اول سب
- است که بوی تفاح کوبند و ۱۳۳۷ سوسو بفتح اول بمعنی
- اول و ثالث و فتح خاس و کسر تابع بمعنی پرستوک است که بوی خطاف
- کوبند و ۱۳۳۸ سوسیا بفتح اول و کسر ثالث بمعنی اسپ که بوی فرس
- ۱۰ کوبند و ۱۳۳۹ سبرید بکسر اول و ثالث خوک است که خن زیر باشد «
- ۱۳۴۰ سب بفتح اول و ثالث سویی که بوی شعر کوبند «
- ۱۳۴۱ سرکو تا بفتح اول و اظهار و او سردار است که بزرگ قوم و «

و اگر باشد معویه کینا بفتح اول و کسر کاف فارسی بمعنی کار دست

که عربی سکین کوئید معویه ۱۱۳۱ سروب بفتح اول و ضم ثانی بمعنی سخن

که عربی کلام کوئید معویه ۱۱۳۲ سبقت بفتح اول بر وزن نهشتن

بمعنی ترسیدن و رسیدن باشد و بمعنی خواست نیز شنیده شده است

تسید ترسید هم ترسم معویه ۱۱۳۱ سیکونان کبر اول و ضم کاف ۵

عربی بمعنی دریدن و پاره کردن است سیکونید درینید سیکونم درینم

معویه ۱۱۳۲ سخت بفتح اول بمعنی سنجیدن و سخت بمعنی سنجیده و سخته

یعنی سنجیده باشد معویه ۱۱۳۳ سرود بفتح اول سخن گفتن و خوانندگی

کردن باشد و سرود بمعنی سخن و خوانندگی باقی در قاطع معویه ۱۱۳۴

سریوتان بفتح اول بمعنی کاییدن است که بجا آمدن و مقاربت کردن ۱۰

باشد سریوتنید کاید سریوتنم کایم معویه ۱۱۳۵ ساریوتان

معویه ۱۱۳۶ سزیتوتان بفتح اول بمعنی رفتن که نقیض آمدن باشد

۱۱۴۱ هـ سو جزو تن بضم اول آورده بضم ثانی یعنی آوردن که نقیض

بودن باشد ۱۱۴۲ هـ سو برا بضم اول و سکون ثالث بمعنی امید و آرزو

باشد ۱۱۴۳ هـ سلس بفتح اول و کسر ثانی بمعنی بد باشد که مقابل

نیک است ۱۱۴۴ هـ سر بر بفتح اول و کسر ثانی بمعنی بدتر است که بسیار

بد باشد و سر بر آن جمع است ۱۱۴۵ هـ سو ما بر بضم اول کسر خامس

بمعنی دیروز است که روز گذشته از روز حال باشد ۱۱۴۶ هـ

سپند و مد بفتح اول و ثانی و سادس و رابع بمعنی سپندار مد است که اسم

فرشته است و نام روز پنجم باشد از روزهای فارسیان و نام ماه دوازدهم

از سال ایشان ۱۱۴۷ هـ سپند و نمد بز یاد تنی نون ثانی نام روز

سیوم است از همه فارسیان ۱۱۴۸ هـ سینه بکسر اول معلوم که

بجری صدر گویند

باب الشین

شمس شمس بفتح اول شمس شمس بفتح اول هر دو بمعنی آسمان

است که فلک باشد شمس و شمس بفتح اول و کسر ثالث بمعنی «

آفتاب که بر روی شمس گویند ۱۴۱۱-۱۴۱۲ شمس بفتح اول و ثالث بمعنی

ناودان است که بکند آب باشند از بام خانه و آنرا بعضی از چوب و بعضی

از کحل و بعضی از مس و غیره سازند ۱۴۱۳ شمس بفتح اول و ثانی بمعنی شهر است ۵

که بفری مدینه و مصر گویند «۱» و «۲» شتون تان بفتح اول «

در اربع بمعنی شهرستان است و آن حصاری باشد که پراهن شهر بزرگ

کشیده باشند «۳» شتا بفتح اول و ثانی بمعنی خله است که نقیض

ملا باشد یعنی خلوت و جای خالی «۴» و «۵» شوکا بضم اول بمعنی بازار که

۵ بفری ثوق گویند «۶» شایگان بمعنی شایگان است یعنی فراخ دگنا

و سزاوار و در خورد لایق را نیز گفته اند باقی در قاطع «۷» شترا

بفتح اول کناره که بفری ساحل گویند «۸» شولمن بضم اول و فتح رابع



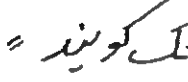



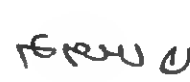
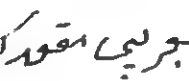

بمعنی روزخ است «۹» شکر بفتح اول و ثانی انگبین یعنی عمل رشید

«۱۰» شمش در بفتح هر دو شین و دال بی نقطه بمعنی پناز که بفری

۱۰ بصل گویند «۱۱» شون بفتح اول و ثانی بمعنی سیر که بفری ثوم گویند

«۱۲» شک بفتح اول و کاف فارسی جو باشد که بفری شوکر گویند «۱۳»

شکم کبر اول و فتح ثانی کنجد باشد «۱۴» شجرا بفتح اول و ثانی

- بمغ درخت است که بمریپا شجر گویند  شمار من بمغ اول
- دفعه میم ثانی بمغ کر که دشمن موش است که بمریپا اشور بتشتید نول
- گویند  سار من بفتح اول و میم میم موسی که بمریپا شور گویند
-  شتیا بفتح اول کسر ثانی بمغ خنده که بمریپا فحک گویند
-  شتیا بفتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث بمغ لب است ۵
- که بمریپا شفه گویند  شار من بفتح اول و رابع بمغ ابرو شت است
- یعنی ابرو که بمریپا حاجب گویند  شتا بفتح اول بمغ زبان که بمریپا
- لال گویند  شگم دشمن در هر دو لغت بفتح
- اول و ثالث بمغ کول که بمریپا مقود گویند  شریا بکسر ثانی
- بمغ لایقی و سزاوار و حکم و فرمان باشد و عوض و بدله را نیز گویند و بزبان ۱۰
- پهلوی بمغ پادشاه آمده  شتونیا بفتح اول و ضم ثانی و کسر
- نول بمغ شهریار است که پادشاه بزرگ عمر خود باشد و کالائتر و بزرگ

شهر را نیز گویند و بعد از آن شهر را بفتح اول و ثانی یعنی هوشیار است

که صاحب هوش و شعور باشد و بعد از آن شهر را بفتح اول یعنی مجرم و

کنا به کار باشد و بعد از آن شکستونان یعنی دهن بگردان

و بعد از آن شمشیر بر وزن و یعنی شمشیر است و بعد از آن و شوبکا

و شوبکا در هر دو لغت بفتح ثالث یعنی بافنده و جولا به است و بعد از آن ۱۱۳۱۱۴

شمیتونان بفتح اول یعنی نکلند است که نقیض کردن و خراب کردن باشد

شمیتونید نکلند شمتونم نکلیم و بعد از آن ۱۱۳۱۱۴ شکستونان بفتح اول یعنی

شکستید و بعد از آن ۱۱۳۱۱۴ شکستونان بفتح اول و

و بعد از آن ۱۱۳۱۱۴ شکستونان بکسر اول یعنی هشتن یعنی نهادن و گذاشتن

۱۰ شکستونید شکستونید بکذارید شکستونم شکستونم بکذارم

و بعد از آن ۱۱۳۱۱۴ شریتونان بفتح اول یعنی دشن و شادان بکسر اول یعنی کشادن

و او کردن و مفتوح ساختن شریتونید کشاید شریتونم کشایم و بعد از آن

شنايش بفتح اول بفتح پرستش و عبادت و بندگي تر باشد ۱۱۴۱

شد و نالن ۱۱۴۱۱۴۱ شتو نالن در هر دو لغت بفتح اول بفتح خردستان

که بويي ارلام و بعث گویند ۱۱۴۱۱۴۱ شیر بفتح اول بفتح نیک و خوب

است ۱۱۴۱ شوم بفتح اول و ثانی بفتح در و د و ثناء و آفرین باشد »

۱۱۴۱ شوت بضم اول بفتح سال که بويي عام و سینه گویند و ۱۱۴۱ ۵

شتوان جمع بفتح سالها ۱۱۴۱۱۴۱ شتین بفتح اول کرونون بفتح

شهر یور است که اسم فرشته و اسم روز چهارم از شهر فارسیان و اسم ماه

ششم از سال فارسیان باشد ۱۱۴۱ شتاب بفتح اول عدد شش که بويي

سر گویند و ۱۱۴۱ شتاب بفتح اول عدد هفت است که بويي سبزه گویند

5

8

1

2

On pp. 24, 8-27, 11 occur the incomplete Pahlavi text with interlinear version in Modern Persian of Handarz i Oš-nar-i dānāk. The text was edited with translation and notes by B. N. Dhabhar, Bombay 1930. Our text corresponds to 1-22 in Dhabhar's edition. The colophon which immediately follows the text (pp. 27, 12-28) state that it was copied from an original which claims its descent from a ms written on the day Dae-pa-Din month Khurdad, of the year 936, most probably A.Y.

This is followed by the Pahlavi text to the Aogemadaē-čā with Avesta quotations and interlinear Modern Persian version (pp. 29-53, 6). On this work, see the Introduction to MS. D3 of the present series.

Pages 53, 7-62, 7 contain the Pahlavi text with interlinear Modern Persian version of the Cim-i kustik bastan. An attempt to reproduce the Pahlavi text from the Pazand version was made by T. D. Anklesaria in his Dānāk-u Mainyō-i Khard, Bombay 1913, 177-188. The Pazand-Sanskrit text was published, with German translation, by H. F. J. Junker, Der Wissbegierige Sohn, Leipzig 1959, with a commentary by J.C. Tavadia. See also J.C. Tavadia, Die Mittelpersische Sprache and Literatur der Zarathustrier, Leipzig 1956, 102.

Pages 66-104, 2 contain an incomplete dictionary of Zand, Pazand and Avesta terms (loghāt zend wa pāzend wa avestā) written in Modern Persian.

Pages 106-171 contain an incomplete glossary of Pahlavi-Pazand words written in Modern Persian. The words are arranged according to the Persian alphabet and breaks off at the letter šin (ش). The entries are written in red ink.

The ms is described in detail by B.T. Anklesaria, Journal of the K.R. Cama Oriental Institute 31, Bombay 1937, 136-142.

Kaikhusroo M. JamaspAsa

I n t r o d u c t i o n

The manuscript R410 is one among ten presented by Dr. Sir Jivanji J. Modi to the K.R. Cama Oriental Institute Library, Bombay, in 1933. The ms (31x20 cms) contains 171 Pages bound in full leather and written 12 lines to the page on English blue paper bearing the imprint 'Moinier's Fine' and the year 1853. Pages 65 and 105 are left blank. Pages 97-98 and 99-100 appear to have been misplaced during the binding. A pencil note by the donor on the blank first folio reveals that the ms was bought by him Rs. 5/- from Burjorji Sohrabji Ashburner on March 10, 1903. This is followed by a table of contents by the same hand.

The Persian colophon on p. 62, 8, followed by one in Pahlavi on p. 63, 3, state that the ms was copied by Erwad Jamshid Peshotan Hormazdyar Sanjana at Bulsar and completed on day Dae-pa-Adar month Avan (Qadim), N.Y. 1225 = 30. 5. 1856 A.C. from a copy of Rustom Bahram Darab Sohrab Maneck Peshotan Sanjana written on day Aštad month Fravardin, A.Y. 1125 = 14. 11. 1756 A.C.

The ms is a collection of different texts commencing with the fragmentary and dislocated Pahlavi text with Avesta quotations and interlinear version in Modern Persian of 'Fragments Tahmuras' otherwise known as 'Pursišnīhā' (pp. 1-12, 1). The entire text has been edited with translation and notes by K.M. JamaspAsa and H. Humbach, Pursišnīhā, a Zoroastrian catechism, Wiesbaden 1971.

Pages 12, 2-24, 7 contain a unique Pahlavi text with interlinear Modern Persian version of 30 questions with their answers. The prefatory lines declare that the text was written for the sake of the faithful Zoroastrians of the land of Hindustan.

Printed in Tehran by the Tehran University
Press & Inaco Co. Press,
1976.

The Pahlavi Codices and Iranian Researches

Manuscript R 410

Pursišnīhā

Edited by :

Dastur Dr. Kh. M. Jamasp Asa

Professor Mahyar Nawabi

With the technical assistance of

Dr. M. Tavousi

Dr. B. Fravashi



Published by the Asia Institute of Pahlavi University

2

Shiraz. 1976

